

تاریخ شفاہے

شورای کارگران نفت



یدالله خسروشاہی

در گفتگو با محمد فتاحی

پیش‌گفتار

زنده یاد یدالله خسروشاهی، از بنیانگذاران اصلی سندیکای کارگران صنعت نفت، از سازماندهان مبارزات کارگران این رشته در دهه ۵۰ بود. وی که به دلیل لورفتن نقشش در توزیع ادبیات انقلابی پالایشگاه تهران، در سال ۱۳۵۳ توسط ساواک شاه دستگیر شد، تا سال ۱۳۵۷ زندانی بود. با شروع جنبش انقلابی و آزادی یدالله خسروشاهی، او از رهبران اعتصاب سراسری صنایع نفت کشور در پاییز سال ۱۳۵۷ بود که تا سرنگونی حکومت سلطنتی ادامه یافت. در سال ۱۳۶۰، با شکست قطعی جنبش انقلابی وی نیز به همراه بسیاری از کارگران مبارز دستگیر و این بار توسط رژیم نوپای جمهوری اسلامی زندانی شد. یدالله پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۶۵، ایران را برای همیشه ترک کرد و در ۱۵ بهمن ۱۳۸۸ در لندن درگذشت و به خاک سپرده شد.

پیش از درگذشت یدالله خسروشاهی، در سال ۱۳۸۶ محمد فتاحی مجری تلویزیون پرتو در مصاحبه‌ای به گفتگو با خسروشاهی نشست. در طی هشت جلسه مصاحبه، یدالله به تاریخ مبارزات کارگران نفت از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۶۰ پرداخت و زوایای مهمی از این مبارزات و قدرت طبقاتی کارگران نفت را روشن ساخت.

فهرست

۳.....	پیش‌گفتار
۴.....	فهرست
۵.....	تاریخ شرکت نفت و پیدایش صندوق‌های تعاون کارگری
۱۵.....	سازماندهی مجمع عمومی سندیکا
۲۰.....	اعتصاب ۱۳۵۳
۲۶.....	پیمان دسته‌جمعی و دستگیری
۳۳.....	آزادی از زندان و اعتصاب ۱۳۵۷
۳۹.....	سرنوشت شاه و تشکیل شورای کارگران نفت
۴۵.....	شکست قطعی انقلاب و سرکوب شوراهای کارگری
۵۱.....	تدوین قانون کار توسط حکومت نوپا

تاریخ شرکت نفت و پیدایش صندوق‌های تعاون کارگری

فتاحی: (به عنوان مقدمه و آشنایی مختصر) آقای خسروشاهی در دوران انقلاب جزو نمایندگان شوراهای نفت بود تا زمانی که راهی زندان و سپس ناچار می‌شود کشور را ترک کند. در دوره‌های قبل نیز در راس شوراها و سندیکای کارگران نفت تهران بوده، و به همین دلیل از شخصیت‌های مشهور جنبش کارگری ایران است.

فتاحی: آقای خسروشاهی برای اینکه به فعالیتهای شما در سال ۵۳ برسیم ابتدا کمی عقب‌تر برویم، تا دوره‌ی قبل از کودتا. می‌شود به طور کلی اشاره کنید که شرکت نفت از چه زمانی راه افتاد، کارگراها از چه زمانی شروع به کار کردند و از چه زمانی تشکل‌ها شروع به شکل‌گیری کردند در شرکت نفت؟

خسروشاهی: اگر بخواهیم به دوران اولیه و چگونگی شکل‌گیری شرکت نفت اشاره کنیم باید بگوییم که در سال ۱۲۸۰ شخصی به نام ویلیام داریسی که یک سرمایه‌دار انگلیسی - استرالیایی بود، به ایران آمد و قراردادی ۶۰ ساله را با مظفرالدین شاه امضا کرد که کلیه اکتشافات اعم از نفت و گاز و غیره، در سطح ایران به جز شمال در اختیار وی قرار گیرد و در ازای آن مبلغی جزئی در حد یک درصد از کل درآمد را به شاه تحویل دهد. هفت سال پس از امضای این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس تاسیس شد و یک سال بعد یعنی در ۱۲۸۸ به یک منبع عظیم نفت در مسجد سلیمان دسترسی پیدا کردند و در این فاصله مشغول ایجاد پالایشگاه آبادان شدند که نفت از مسجد سلیمان به آبادان منتقل شود. بنابراین در ۱۲۹۱ پالایشگاه آبادان تاسیس می‌شود و اولین محموله نفت در ۱۹۱۲ صادر می‌شود. البته در ۱۳۱۲ رضا شاه این قرارداد را با دولت انگلیس برای ۶۰ سال تمدید کرد که دیگر بار در ازای دریافت بخشی از درآمد نفت، بخش عمده نصیب شرکت انگلیسی می‌شد. بعدها یک کنسرسیوم نفتی شکل گرفت تا کارها امورات مربوط به صنعت نفت را به پیش ببرند. این یک نگاه بسیار گذار بود به شکل‌گیری پالایشگاه آبادان و تاسیسات نفت و گاز خوزستان به طور کلی. مجموعه‌ای که تا قبل از انقلاب بزرگترین مجموعه تولید نفت در خاورمیانه محسوب می‌شد و روزانه قادر بود ۶۰۰ هزار بشکه نفت را تصفیه کند.

اما اولین نسل کارگران نفت از میان بومیان محل و بیشتر بخش عرب نشین ایران (خوزستان و اهواز) تامین شد و به اضافه بخش زیادی از ایل بختیاری که تابستانها به این منطقه کوچ می کردند و زمستانها به محل خودشان باز می گشتند.

این کارگران را از خانها اجاره می کردند. مثلا به خان بختیاری یا قشقایی و یا خاندان شیخ خزعل می گفتند که ما فلان تعداد کارگر نیاز داریم. بعد کارگر را از خان می گرفتند و دستمزد را نیز به خان تحویل می دادند که خان نیز بخشی از آن را برمی داشت و بخشی را به کارگران پرداخت می کرد.

فتاحی: این دوره تا زمانی که کارگران بتواند تشکلی یا صنفی را برای دریافت مطالبات خود داشته باشند چقدر به طول می انجامد؟

خسروشاهی: این دوره بسیار طولانی است. چون که در آن دوره کارگران اغلب دارای پیشینه دهقانی و فاقد سواد بودند. حتی خود آبادان مانند دهاتی کوچک بود که بعدها به سمت شهری شدن توسعه پیدا کرد. (مسجد سلیمان یا دو گنبدان نیز روستاهای کوچکی بودند. که حتی به جایی راهی نداشتند) آبادان مثلا جزیره کوچکی بود که بیشتر به ماهیگیری یا کشت خرما وابسته بودند و بین آبادان یا بصره ی عراق فاصله ای نبود و به راحتی رفت و آمد وجود داشت و تمام اینها با هم دارای رابطه فامیلی بودند. حتی از حمل و نقل و جابه جایی کالا بین دو طرف امرار معاش می کردند این نفت بود که در این منطقه یک دگرگونی عمده به وجود آورد.

انگلیسها هم بسیاری از افراد فقیر را از هند می آوردند. حتی اولین اعتصاب نیز اگر به وجود آمد به ابتکار این استادکاران و کارگران هندی بود که کارگران ایرانی نیز به آنها پیوستند. بعد از آن بود که اعتصاب دیگری شد که ایرانیها می خواستند دستمزدشان مثل هندیها بشود.

فتاحی: این مربوط به چه سالی است؟

خسروشاهی: بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲. اختلاف طبقاتی در آبادان وحشتناک بود. در آن زمان پیشرفته ترین امکاناتی که در کشورهای صنعتی بود در آبادان پیدا می شد ولی برای کارمندان خارجی بود و در یک سطوح پایین تری تا حدودی کارمندان ایرانی شرکت نفت. (که البته بسیار کم بودند) فروشگاههایی در آبادان بود که مانند فروشگاههای مدرن امروزی تمام امکانات در آنها عرضه می شد. آبادان از نظر آب تسویه شده در ایران اول بود. دستگاه تصفیه آبی گذاشته بودند که آب تصفیه شده را برای کارمندان عالی رتبه "بریم" می بردند. بعدها که خواستهها زیاد شد و درگیریهایی پیش آمد، به ناچار آب تصفیه شده را برای تمام آبادان کشیدند.

که اول چیزهایی به اسم "بمبو" سر کوجه‌ها وجود داشت که مردم آب تصفیه شده را از آنها برمی‌داشتند ولی به مرور برای خانه‌ها هم کشیدند. شهر دارای باشگاه سوارکاری یا اتومبیلرانی یا انواع کاباره‌های مدرن وجود داشت. منتهی اینها تماما در اختیار کارمندان خارجی یا تعداد معدودی کارمند عالی رتبه ایرانی بود. بعد از ملی شدن صنعت نفت بود که جابه‌جایی صورت گرفت و بیشتر این کارگران و کارمندان را ایرانی‌ها را تشکیل می‌دادند. در آن مقطع حتی ورود افرادی به جز خود خارجی‌ها حتی در خیابانهایشان هم ممنوع بود. حتی اگر کسی برای قدم زدن به این منطقه می‌رفت پاسبانه دستگیرش می‌کردند و تحویل کلانتری می‌دادند، پلیس هم از خانواده یا هر کس دیگری ضمانت می‌گرفت که دیگر سر و کله اینها در آن اطراف پیدا نشود.

فتاحی: این اوضاع تا دوران شکل‌گیری تشکله ادامه دارد؟

خسروشاهی: شدت اختلاف طبقاتی در حدی بود که می‌توان گفت آبادان در آن موقعیت یک آفریقای جنوبی دیگری بود که آپارتاید در آن نه بر مبنای رنگ پوست بلکه بر اساس تبعیض طبقاتی واقعی و ملموس بنا شده بود. کارگرها در زاغه‌ها زندگی می‌کردند که از حصیر ساخته شده بود. یا یک انبارهای بسیار بزرگی بود که پر از ورقهای آهن بود که مثلا ده متر در دویست متر بود که تبدیل به محل زندگی کارگران شده بود. مثلا خانواده‌ها با بند و طناب مقداری پارچه دور خودشان کشیده بودند که در حکم حصار بود. و مثلا ممکن بود در هر یکی از این انبارها بین ۵۰ تا ۱۰۰ خانواده زندگی کند. در حالی که نه تهویه‌ای بود و نه هیچ امکانات بهداشتی‌ای داشتند. تازه اینها کسانی بودند که وضعیتشان بهتر بود و گرنه بقیه که در "حصیر آباد" و "احمد آباد" و "چادر آباد" زندگی می‌کردند.

بعدها به مرور "بریم" به وجود آمد که در آن برای کارمندان ایرانی خانه ساختند و سپس خانه‌هایی برای کارگران ایرانی نیز ساخته شد که البته در این مورد هم با لحاظ کردن یک سری رتبه‌بندی و درجه‌بندی به کارگران خانه می‌دادند مثل اینکه حقوق چقدر باشد، یا فرد متاهل باشد، با سابقه کارش چند سال باشد، ولی به طور واقعی هم در محیط کار و خارج از آن یک تبعیض فاحش وجود داشت.

محیط کار هم به معنای واقعی سربازخانه بود نه محیط کار. کارمند هر چه که می‌گفت فارغ از درستی یا نادرستی باید انجام می‌شد. شاید بعدا می‌شد رفت و اعتراض کرد ولی در لحظه باید انجام می‌شد. درست مانند ارتش.

در این مقطع شرکت نفت و کل خوزستان دست انگلیس‌ها بود یعنی فرماندار، استاندار، شهردار، کلانتر، رئیس شهربانی تماما انتصابی بود مثل حالا که امامان جمعه را فرد خاصی انتخاب می‌کند آن وقت تمام اینها حتی خود امام جمعه باید با نظر و صلاحدید انگلیسها

انتخاب و انتصاب می‌شدند. کسی بدون اراده آنها کاری نمی‌کرد. مثل الان که حتی استاندار باید با اجازه امامان جمعه عمل کند.

شرکت نفت به مرور مجبور به پذیرش شوراهایی شد، مثلاً شورایی که هر کس هر مشکلی دارد با استادکارها مطرح کند استادکارها با کارمنداها مطرح و در نهایت کارمنداها به بالا انتقال بدهند.

شروع سازماندهی و تشکل‌یابی در نفت از اینجا بود. چیزی شبیه مانوفاکتورها یا نوعی پدرسالاری بود. یعنی نوعی رابطه استاد و شاگردی برقرار بود و غیر ممکن بود شما شخصا بتوانید مشکل‌ات را با کسی به جز استادکار مطرح کنی.

خیلی قبل از ۱۳۲۰ و کم‌کم در محیط کاری که اختلافات و درگیری‌های به وجود آمده بود، پذیرفتند نماینده کارگران انتخاب شود. در ۱۳۲۰ علی‌امید که نماینده کارگران نفت بود بعد از ۱۲ سال از زندان بیرون آمده بود. این فرد ۱۲ سال پیش به خاطر تلاش برای سازماندهی ۱۲ سال راهی زندان شده بود اما از زندان آمد و دوباره اقدام به سازماندهی کرد. و به خاطر سوابقش کارگرها دوباره او را به نمایندگی انتخاب کردند. زمانی که من سر کار رفتم دیدم که روی همه دیوارها نوشته‌اند:

”علی‌امید را انتخاب کنید“

در سال ۱۳۰۶ علی‌امید بود. سال ۱۳۰۸ یوسف افتخاری به دستور کمیته به خوزستان می‌آید و با امید ارتباط می‌گیرد و سازماندهی مخفی راه می‌اندازند تشکل می‌زنند و اعتصابات بزرگی راه می‌اندازند. در سال ۱۳۲۰ که توده‌ای‌ها از زندان آزاد می‌شوند و به خوزستان می‌آیند در ابتدا یک شورای اتحادیه‌های کارگری را سازماندهی می‌کنند که از میان اصناف شروع می‌کنند.

فتاحی: بالاترین قدرت این تشکلها چه کسانی بودند؟

خسروشاهی: بعد از اینکه چندین اتحادیه مختلف به اتحادیه شوراهای کارگری پیوستند، شورای متحد مرکزی در سال ۱۳۲۵ به وجود آمد. همین شورا باعث شد تا در سراسر کشور اتحادیه‌های به وجود بیاید و همه به این شورا بپیوندند. در کنار همین یوسف افتخاری تشکلاتی درست کرده بود با نام اتحادیه کشاورزان - برزگران که بیشتر در نواحی شمالی کشور فعال بود. این حتی اتحادیه‌ای بود که خود را در رقابت با حزب توده می‌دانست و به عنوان اتحادیه مستقل کارگران تعریف می‌کرد. بدون رهبری حزب توده در این مقطع اتحادیه معنایی نداشت. چون اساساً پایه‌ای وجود نداشت. این اتحادیه‌ها اگر چه با سازماندهی از بالا راه افتادند اما اوج قدرت آنها از ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ بود.

فتاحی: در دوره‌ای که این تشکلهای بودند بیشترین مطالبات چه بود و شروع افت از کی شروع شد؟

خسروشاهی: بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ چندین اعتصاب مهم در خوزستان شکل گرفت. مثلاً در سال ۲۷ یکی از مهم‌ترین خواسته‌ها لغو تمام قراردادهای با انگلیسها و اخراج آنها بود. یعنی اگر بخواهیم به ریشه اصلی ملی کردن صنعت نفت بازگردیم می‌شود به اینجا مراجعه کرد. این یک خواست از بالا نبود که به فکر کسی خطور کرده باشد بلکه این یک خواست مردمی بود. برای اینکه این‌ها سالها با مردم مانند برده رفتار می‌کردند. یکی از مهم‌ترین‌ها اعتصاب‌ها، اعتصاب اردیبهشت ۱۳۲۵ (اول ماه می) بود که اعتصاب بسیار گسترده‌ای شکل گرفت و راهپیمایی در سراسر کشور برگزار گردید. این اعتصاب تا بیستم ماه می به طول انجامید و آماجری و اطراف را نیز در بر گرفت تا جایی که ۲۸ ماه همان سال مجبور شدند قانون کار تصویب کنند. تا پیش از این اصلاً قانون کار وجود نداشت. هر کس در هر کارگاهی هر جور که دلش میخواست کارها را به پیش می‌برد. در ماه تیر یکی از بزرگترین اعتصابات صنعت نفت شکل گرفت که یک ماه طول کشید. ۲۳ تیر اوج درگیری‌ای بود که خواسته‌ها عبارت بودند از:

برداشتن تمام تبعیضات موجود بین کارگران، محاکمه کارگران در دادگاههای رسمی کشور نه در محیط کار، مسائلی مانند مزد، مسکن و تعطیلی جمعه.

۲۳ تیر اوج‌اش بود که انگلیس از کانال شیخ‌ها تعدادی از اعراب را مسلح کرد که تیراندازی کردند و ۵۰ نفر از کارگرها کشته شدند. تعداد زیادی زخمی شدند و مردم یک عده از خارجی‌ها را کشتند. درگیری آنقدر شدید بود که انگلیس ناوگان‌اش را آورد و لنگر انداخت و دولت هم مثلاً اعتراض کرد! این اعتصابات باعث شد که شکست پذیر بودن دولت انگلیس به چشم کارگران بیاید و آن ابهت بشکند و اتوریتت‌اش خرد بشود. تا جایی که بحث اخراج کامل اینها و کنترل نفت به دست ایرانیها پیش آمد.

آن موقع فردی با نام مصباح فاطمی استاندار خوزستان بود. فاطمی یک آدم سرسپرده و جانی بود که حکومت نظامی اعلام کرد و با مسلح کردن برخی مزدور ریختند و اعتصاب را سرکوب کردند ولی در نهایت نتوانستند به خواسته‌ها پاسخی ندهند.

طوری شد که سه تن از نماینده‌های حزب توده را که آن وقت در دولت وزیر بودند به خوزستان آوردند. آن‌ها با کارگران صحبت کردند و اعتصاب را خواباندند. همین بهانه بود که از ۱۳۲۷ و با در راس بودن قوام السلطنه و بهانه کردن تیراندازی به شاه، سرکوب همه جانبه جنبش کارگری را شروع کردند و حزب توده را غیر قانونی اعلام کرد و تمام رهبران

نفت را تبعید کردند. از جمله همین امید و نجفی و چند نفر دیگر مانند حفیض الله کیانی و مرادی تبعید شدند.

در نهایت به طور کامل بساط حزب و تشکل را در آخر سال ۳۲ جمع کردند. بعد از این هم ما حرکت خاصی نکردیم چون سرکوب به شدت سنگین بود.

بعد از مدتی کارگراها یک صندوق تعاونی را به وجود آوردند. آن وقتها دستمزها را ۱۴ روز به ۱۴ روز می داند چهارشنبه به چهارشنبه؛ تاریخی هم در کار نبود. بلیط بخت آزمایی را هم چهارشنبه‌ها می فروختند)

این صندوق تعاون که ۲۰ نفر بودند روز ۴ شنبه که حقوق می گرفتیم ده تومن می دادند به یک نفر (همه) نوزده نفر ۱۹۰ تومن می دادند به یک نفر تا حقوق بعدی که نوبت به نفر دیگری می رسید. پول خوبی بود و می شد با آن مثلا یخچال خرید. دیگر نیازی به قسط دادن هم نبود. اگر چه در ابتدا از یک جمع دوستانه شکل گرفت اما بعدها همین در بیرون تبدیل شد به تعاونی مصرف و عده‌ای را انتخاب کردند به عنوان هیئت مدیره تعاونی مصرف که جنس را می خریدند و می بردند توی فروشگاه ولی به قیمت خرید می فروختند.

کم کم شرکت نفت ناچار شد خودش تعاونی را بپذیرد. و بعد تعاونی کارکنان صنایع نفت سازماندهی شد که انتخابی بود. در دوره اقبال درگیری شد و هیئت مدیره را از کارگران گرفتند و انتصابی کردند ولی با یک درگیری دوباره در سال ۵۳ برگرداندیم به خود کارکنان نفت. این تقریباً اولین شکل تشکل بود که من به چشم دیدم.

فتاحی: این هیئت مدیره تعاونی خارج از تعاونی تأثیری در اعتراضات و اتحاد کارگری داشت؟

خسروشاهی: وقتی در رابطه با صندوقی تعاون جلسه برگزار می شد تمام مشکلات بررسی می شد. در این برهه نماینده کارگر انتخاب می کردند مثلا بخش تعمیرات پالایشگاه یک نماینده داشت ابزار دقیق یک نماینده داشت.

بین ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ تشکیلات سندیکایی غایب بودند، و تنها نمایندگانی بودند که کارگران انتخاب می کردند. این نماینده‌ها هم جدا جدا کار می کردند. هر کس می خواست نماینده بشود باید فرمی را تهیه می کرد و می داد به یک چهارم کارگران قسمتش تا او را تأیید کنند که ما می خواهیم او نماینده ما بشود. فرد فرم را می گرفت و تک به تک به کارگران مراجعه می کرد و امضا جمع می کرد. اسم و اسم فامیلشان بود و شماره هاشان. مثلا شماره من ۱۹۷۴۷۴ بود.

بعد از امضاها این فرم را به وزارت کار می‌داد. بعد وزارت کار یک ماه فرصت می‌گرفت. در این فاصله یک فرم چهار صفحه‌ای می‌آمد که در اصل فرم ساواک بود که باید تمام جزئیات زندگی و خویشاوندان را در آن پر می‌کردی.

بعد یک لیستی می‌آمد حدود ده روز قبل از انتخابات که در آن اعلام می‌کرد این افراد می‌توانند کاندید بشوند و صندوق انتخابات فلان روز خواهد آمد. یک روز معین می‌شد برای انتخابات و کارگران می‌رفتند و رای می‌دادند. روی نمایندگان به شدت حساس بودند و اگر کوچکترین ظنی می‌رفت که فرد فعال سیاسی است یا مد نظر کارگران است مطلقاً محال بود که تائید شود.

تا سال ۴۸ وضع این بود، تا اینکه در این فاصله نماینده‌های کارگران صنعت نفت جنوب دو سالی یک بار جمع می‌شدند و به تهران می‌رفتند با شرکت نفت پیمان دسته جمعی می‌بستند در مورد حقوق مزایا مرخصی و برای خوزستان جیره خواربار هم می‌گرفتند. کار دسته جمعی در این مقطع به این معنا بود. چون اینها می‌رفتند تهران، یکی دو ماه طول می‌کشید تا قرار داد را امضا می‌کردند و بر می‌گشتند. این تنها دوره‌هایی بود که این نماینده‌ها با هم بودند اما در همین وقت در تهران کارگران سندیکا داشتند و یک اتحادیه کارگران تهران هم داشتند که از چند سندیکا ساخته شده بود.

سال ۴۷ برای ساختن و راه انداختن پالایشگاه تهران به این شهر منتقل شدم و در واقع ما را به اجبار آوردند تهران (البته عده‌ای هم بودند که داوطلب آمدند). در ابتدا می‌خواستند همان بساط خوزستان را پیاده بکنند یعنی تبعیضاتی را که در خوزستان بود تا آن موقع خیلی هاش برطرف شده بود. اما در ابتدا ما یک نماینده انتخاب کردیم.

زمستان بسیار سختی بود و ما هم به خاطر راه انداختن پالایشگاه مجبور بودیم مدام در آنجا باشیم در حالی که هنوز رستوران هم راه نیفتاده بود و ما هم از گرمسیر آمده بودیم و به سردی عادت نداشتیم. خانه و زندگی نداشتیم و زن و بچه آبادان بودند. ما ۲۴ ساعته سر کار بودیم. تا اینکه دیدیم نمی‌شود و گفتیم ما باید یک نماینده انتخاب کنیم.

یک فردی بود به اسم لم یزرع که در حفاظت بود، متنها اینها هم کارگر بودند (مسلح نبودند) در اصل نگهبان بودند. این را علم کردند. مثلاً وقتی کارگر دیر می‌آمد این می‌گفت بروید مسئله‌ای نیست! در حالی که در اصل از حقوقمان کم می‌شد. می‌گفتند این آدم خوبی است و این را انتخاب کردیم. اتفاقاً سال بعد پیمان دسته جمعی بود وسط پیمان دیدیم نماینده خوزستان آمد و گفت: این کیه انتخاب کردید این که نماینده کارفرماست هر چی ما گفتیم این گفت نه!

وقتی پیمان تمام شد گفتیم می‌خواهیم نماینده‌مان را عوض کنیم. یک نامه به وزارت کار نوشتیم بعد چون امضاها خیلی زیاد بود و تقریباً اکثریت کارگرها امضا کرده بودند مجبور

شدند قبول کنند. در این فاصله عده‌ای کارگر هم از تهران استخدام شده بودند. این تهرانی‌ها را از کارگاه‌های آهنگری و لوله‌کشی آمده بودند و داشتند تازه کار را یاد می‌گرفتند. (حدود صد نفر) بعد وزارت کارنامه داد گفت آنهایی که می‌خواهند نماینده بشوند را معرفی کنید.

تصمیم گرفتیم که کلک بزیم! باید دوباره تکرار کنم که بین فعالین کارگری تصمیمات به صورت فردی اتخاذ نمی‌شد بلکه یک جمعی وجود داشت که این کار را می‌کرد و تصمیمات را به پیش می‌برد. در جمع خود فکر کردیم که اگر دو نفر را انتخاب کنیم هر دو نفر را ساواک‌درد می‌کند بنابراین تصمیم گرفتیم ۲۰ نفر انتخاب کنیم. حالا برود و هر کس را دلش می‌خواهد انتخاب کند. منتهی روی یکی دو نفر الکی تبلیغ می‌کنیم و اصلی را می‌گذاریم برای آخر. چون اگر برای کسی تبلیغ می‌کردیم دیگر ساواک‌اجازه نمی‌داد. همین هم شد. بنابراین بچه‌ها آمدند و ۱۹ نفر لیست جمع کردند و دادند به ساواک. در این موقعیت خود ساواک دو نفر را از انبار نفت ری آورد پالایشگاه که یکی را گذاشت آتش‌نشانی و یکی را گذاشت اداره انبارها که ابزارها که صبح به صبح ابزار می‌داد و عصر تحویل می‌گرفت. برای اینکه ارتباط نزدیک با کارگرها داشته باشند. بعد از انقلاب معلوم شد هر دوی اینها ساواکی بودند. این‌ها آمدند و فضای تهرانی و آبادانی را پیش آوردند، چون خودشان تهرانی بودند. گفتند اصلا چرا باید آبادانی باشند. بنابراین سعی کردند اختلاف درست کنند. اما خب ۴۰۰ نفر آبادانی بودند و اکثریت با آنها بود. یک نفر هم به نام ناصر اسدی از بین تهرانی‌ها خودش را کاندید کرد. به هر حال ما نوزده نفر لیست دادیم ولی در رستوران و در هر جایی عمدا در مورد یک نفر به خصوص حرف می‌زدیم که ساواک‌درا تحریک کنیم تا او را رد کند! خلاصه بعد از ۱۵ روز نامه آمد و او را رد کردند. فردی بود به نام حشمت. بعد بچه‌ها گفتند دیگر حرفی نزنیم تا دو روز به انتخابات مانده بگوییم چه کسی را کاندید می‌کنیم. دو روز مانده من را معرفی کردند. صندوق آوردند و رای گیری کردند. رقیب من لم یزرع بود که برای او هم یک صندوق جدا گذاشته بودند، حتی یک نفر هم به او رای نداد. حتی معلوم شد خودش هم به خودش رای نداده. او بعد متوجه شد که از ما رو دست خورده.

فتاحی: کجا تبلیغ می‌کردید؟

خسروشاهی: تو میکده‌ها عرق می‌خوردیم و تصمیم می‌گرفتیم. تو باشگاه‌ها. ما بیست نفر بودیم. حمید جاگرانی، رسول فقازاده، حشمت ریسی، خسرو غدیری.

فتاحی: همه این جمع آبادانی بودند؟

خسروشاهی: بله، همه!

فتاحی: یعنی برای تهرانی‌ها تبعیض قائل می‌شدید؟

خسروشاهی: نه خیر. آنها همه تازه کار بودند. اصلاً تجربه و شناخت نداشتند. این بچه‌ها هر کدام ۱۵ تا ۲۰ سال سابقه داشتند که از آبادان به تهران آمده بودند. بعد هم به این جمع ۴ تا دانشجو از دانشگاه تهران اضافه شد که توی میکده ما را می‌دیدند.

فتاحی: اینها چطوری راه پیدا کردند به جمع شما؟

خسروشاهی: ما یک مشکلی داشتیم و آن این بود که تعدادی از فرزندان کارگرها در درس‌ها تجدید می‌شدند. یک طرحی دادیم به خانم امیدیان که رئیس‌امور مالی کارگران بود و انسان خیلی پاک و شریفی بود ما طرح دادیم که برای بچه‌های تجدیدی کارگرها می‌خواهیم در منازل کارگران کلاس آموزشی بگذاریم و وسیله می‌خواهیم مثل میز و صندلی و تخته سیاه. ما بیست تا کارگر دیپلمه داشتیم که رفته بودند امتحان داده بودند و دانشگاه قبول شده بودند منتهی بودجه نداشتند که بروند. اون موقع صنعت مفت به بچه‌های کارمندها بورسیه می‌داد و به کارگرها نمیداد. ما رفتیم پیش اقبال صحبت کردیم و بعد از گفتگوی مفصل ۴ ساعته قبول کرد که به آنها هم بورسیه بدهد. اینها رفتند دانشگاه و کانال ما شدند با دانشگاه. از طریق آنها گفتیم چندتا از دانشجویهای قدیمی بیایند و به بچه‌ها در تابستان درس بدهند مثل ریاضی بود که اغلب تجدید می‌شدند. اینها به هر حال دیگر در خانه کارگرها رفت و آمد می‌کردند. ما پنجشنبه جمعه‌ها اتوبوس می‌گرفتیم برویم کرج و این‌ها با خانواده همراه ما بودند.

حتی خود خانواده‌ها می‌گفتند که تمام این شاگردهای تجدیدی سیاسی شدند. در حد فاصل ۴۹ تا ۵۵ بود و تمام این دانشجویها هم از بچه‌های چپ بودند و سیاسی ... موسی یکی از این دانشجویها بود که بعد از انقلاب شد وزیر راه و ترابری. بعد ما میرفتیم از او ۵۰۰ تا ۵۰۰ کوپن نفت و بنزین می‌گرفتیم. اسم هاشان را هم یادمان نیست ولی فرقی هم ندارد چون اسمی هم مستعار بود. اونی هم که وزیر شد و من یادمان است چون توی تلویزیون دیدیم و رفتیم یقه‌اش را گرفتیم.

فتاحی: اینها روی شما چه تاثیری داشتند؟

خسروشاهی: حشمت رئیسی بعدها رفت و کارگر چاپخانه شد ما خودمان تو چاپخانه کتابهای جلد سفید را چاپ می‌کردیم و می‌دادیم جلوی دانشگاه توزیع می‌شد. سال ۴۸ که انتخابات شد و ما نماینده شدیم. معمولاً باید صبر کنی تا از وزارت کار حکم نمایندگی بیاید که یک ماه تا چهل روز طول می‌کشد بعد از ده ۱۵ روز یکی از کارگرهای پالایشگاه آمد و یک نامه‌ای به ما داد. نوشته بود "خواست زحمتکشان نفت".

یک نامه مفصل بود با یک مشت خواسته. آقای خرم نیا کسی بود که در پالایشگاه آبادان و در سال ۴۶ وقتی شاه برای بازدید از کارگاه مرکزی آمد و می‌خواست رد بشود این جلوی شاه را می‌گیرد (کارگر تراشکار) و می‌گوید این خط کشی‌ها را دیروز کردند. این لباس کار را دیروز دادند تو بروی از ما می‌گیرند. ما ز مشکلات یاد داریم. مشکلات بهداشت و درمان. خودم هم ناراحتی معده دارم.

بعد هم می‌گوید حالا که تو بروی ما را ساواک به زندان می‌برد. این کار را نکردند ولی منتقلش کردند به تهران. این فرد نامه را داد به من. ما خواندیم و گفتیم لااقل بگذار حکم بیاید و بعد شروع کنیم. بعد هم این نامه را هر کسی بخواند می‌گویند اینها چه هستند. گفت همین هست که هست. اینجا جوجه را آخر پائیز نمی‌شمارند اول می‌شمارند.

گفتم اگر بگویم نه میگوید من جا زدم. گفتم چکار کنیم؟! توی همان جمع با بچه‌ها صحبت کردیم. به این نتیجه رسیدیم که ببریم و بدهیم تا سایر نماینده‌ها هم امضا کنند. و با امضای سایر نماینده‌ها ببریم و به وزارت نفت و کار بدهیم. حتی ساواک رفتیم و یک عده‌ای امضا نکردند ولی ۴-۵ نفر امضا کردند. بردیم پست کردیم برای وزارت کار و نفت و ساواک.

چند وقت بعد ساواک شهر ری ما را خواست و گفت این چیه؟

یعنی چی به جای کارگران نفت نوشته‌ای زحمتکشان نفت؟ گفتیم خب زحمت می‌کشند؟ گفت خودت را به اون راه می‌زنی یا اینکه می‌فهمی زحمتکشان یعنی چه؟ گفتم یعنی کسی که زحمت می‌کشد. گفت این نامه چیه؟

گفتم من چه و راستش را نمی‌دانم. کارگرها این را نوشتند دادند به من و گفتند برو بفرست برای اینها. کار من از همینجا شروع شد. توی پالایشگاه چندین مشکل داشتیم. یکی اینکه نماینده محل نداشت یک جای ثابتی که کارگرها به او رجوع بکنند.

بخش دوم

سازماندهی مجمع عمومی سندیکا

خسروشاهی: قبل از اینکه مطلبی را بگویم باید عرض کنم که پانزده روز گذشت. چون ما اون موقع هر ۱۵ روز به ۱۵ روز دستمزد خود را می گرفتیم. دستمزدها داخل پاکت به دستان می رسید، بانکی نبود. رسیدی را امضا می کردیم و پول خود را می گرفتیم. من دیدم پاکتم خیلی کلفت شده است.

باز کردم و دیدم که من در حالی که طی ۱۵ روز ۴۴ ساعت کار کرده ام، صد و پنجاه یا دویست ساعت اضافه کاری برای من نوشته اند و مثلاً به جای ۱۰۰۰ تومان، پنج هزار تومان پرداخت کرده اند. گفتم یعنی چه؟ نزد رییس روابط صنعتی رفتم که آقای نوروزی بود. این آقا آسوری و روی هم رفته مرد خوبی بود. گفتم آقای نوروزی جریان چیه؟ من اضافه کاری نداشتم که اینقدر پول برای من نوشته اند. گفت نماینده سابق می گرفت و دستورالعملی برای نماینده سابق آمده بود. وقتی تو انتخاب شدی ما یک نامه به رییس پالایشگاه نوشتیم که به این نماینده هم پرداخت کنیم که جواب آمد طبق معمول رفتار شود. نامه را نشانم داد. گفتم باشه دست درد نکند. نامه را تکثیر کردم و در تمام بخش های پالایشگاه نصب نمودم که قبلاً این طوری بوده است. اضافه کاری را قطع کردند. قبلاً اینطوری بوده است که نماینده بی وجدان دو سال اینطوری پول می گرفته است. رشوه به او می دادند. چون نیاز به محل ثابتی داشتیم که کارگران مراجعه کنند برای آن تلاش کردیم اما (مدیریت) زیر بار نمی رفتند. مجبور بودیم از صبح با یک دفتر سر تا ته پالایشگاه را راه برویم و مشکلات کارگران را در

دفتر بنویسیم و با آنان صحبت کنیم. در روز بین ۳۰ تا صد مشکل از کارگران را در دفتر یادداشت می کردیم .

فتاحی: شما جلسه عمومی برگزار نمی کردید که پرسید خواسته‌ها و مطالبات چه هست ؟
خسروشاهی: این غیر از جلسات عمومی بود. چون در جلسات عمومی بیشتر مشکلات عمومی کارگران مطرح می شد و نه خواسته‌ها و مشکلات فردی .

فتاحی: جلسات عمومی را کجا برگزار می کردید؟

خسروشاهی: در باشگاه برگزار می کردیم .

فتاحی: در چه فاصله‌ای برگزار می کردید؟ هفتگی یا ماهانه ؟

خسروشاهی: ترتیب مشخصی نداشت. هر از گاهی لازم می شد. چون باید کارگران در جریان همه وقایع قرار می گرفتند. برخی اوقات پانزده روز یک بار و برخی اوقات یک ماه و حتی دو ماه یکبار بود .

فتاحی: اقداماتی را که داشتید گزارش می کردید ؟

خسروشاهی: اقداماتی که داشتیم یا مسائلی را که پیش رو داشتیم و قصد داشتیم انجام دهیم را به کارگران گزارش می دادیم .

فتاحی: با کارگران مشورت می کردید ؟

خسروشاهی: دقیقا. در هر صورت مشکل محل را داشتیم و دیگر مشکل این بود که به هر حال نماینده باید کار هم می کرد. مثلا من هم کار تعمیرات را می کردم و هم باید به مشکلات کارگران رسیدگی می کردم. ما با نماینده روابط صنعتی صحبت کردیم که نمی شود هم کار کرد و هم به مشکلات کارگران رسیدگی کرد. گفت ما قانونی نداریم. باید در پیمان جمعی چیزی گنجانیده شود. گفتیم در هر صورت باید یگویم که من وقت رسیدگی به مشکلات را چندان ندارم. خود کارگران بیایند و هر کاری می توانند بکنند. که با کارگران صحبت کردم و حدود سی تا چهل کارگر هر هفته مسئول رسیدگی به مشکلات شدند. اجازه می گرفتند و می رفتند. بعد گفتند که شما حق ندارید و نماینده باید دنبال مشکلات باشد. این شد که ما (نماینده‌ها) را از کار آزاد کردند که به مشکلات رسیدگی کنیم. مشکل محل کماکان بود که مدیریت زیر بار نرفت تا اینکه مسئله انتخابات سندیکا پیشامد.

فتاحی: از آن مقطع چه کارهایی کردید برای اینکه اولین سندیکا را تشکیل دهید ؟

خسروشاهی: در محیط کاری مثل پالایشگاه که حدود سه الی چهار هزار کارگر کار می کنند مشکلات خیلی زیاد است و بر طرف کردن آن از عهده یک نفر بر نمی آید. کارگران هزاران مشکل دارند چه در بعد حقوقی و داخل محیط کار و چه از نظر مشکلات بیرون محیط کار از قبیل بیمارستان و نام نویسی کودکان کارگران در مدارس و بیمه‌های اجتماعی،

زایمان و هزاران مشکل دیگر. از عهده یک نفر بر نمی‌آید و در دراز مدت به عکس خودش بدل می‌شود. یعنی نماینده زیر ضرب می‌رود و مورد تنفر قرار می‌گیرد چون نمی‌رسد. حالا نماینده هر چقدر هم که خوب باشد و جانش را هم بر سر این کار بگذارد در روز فقط می‌تواند به مشکل سه یا چهار کارگر رسیدگی کند. پس از بحث و بررسی با بقیه دوستان کارگر تصمیم شد که به سمت تشکیل سندیکا حرکت کنیم و تعداد وسیعی نیرو به میدان بیاوریم که بتوانند تقسیم کار کنند. حداقل هر بخشی از کارگران به بخشی از مشکلات برسند که انسجام کارگران را به ضد خودش مبدل نکنیم و کارگران از ایجاد تشکل و وحدت دور نشوند. این پروسه‌ای بود که به طرف مسئله سندیکا رفتیم.

فتاحی: پس از مشورت و تصمیم بر تشکیل اولین سندیکا اولین اقدامی که کردید چه بود؟
خسروشاهی: اون موقع بر خلاف نمایندگی مسئله تشکیل سندیکا با هیچ مشکلی مواجه نبود.

فتاحی: قانونا مجاز بود؟

خسروشاهی: آره. فقط لازم بود که کارگران نامه‌ای را بنویسند، تعدادی آن را امضا کنند و آن را به وزارت کار ارائه بدهند که ما خواهان سندیکا هستیم و فلان موقع هم انتخابات داریم، یک ناظر و صندوق برای ما بفرستید. معمولا یک ماه به وزارت کار فرصت داده می‌شد. در این رابطه بایستی تاریخ مشخص می‌شد و روز انتخابات افرادی که مایل بودند خود را به عنوان کاندید معرفی می‌کردند. در مجمع عمومی خوب رفقای کارگر عده‌ای را پیشنهاد می‌کردند. تخت سیاهی بود که اسم نامزدها را بر رویش می‌نوشتند. چیزی از پیش تعیین شده به آن مفهوم نبود گرچه ما برنامه ریزی می‌کردیم و مشخص می‌کردیم چه کسانی داوطلب بشوند و چه کسانی را پیشنهاد کنیم که افراد خاصی بتوانند بیایند که کارها را با هم نظری جمعی به پیش ببرند. طوری نباشد که هر دمبیل باشد و فلانی و اینها... روز انتخابات که سال پنجاه بود وزارت کار آمده بود صندوق را گذاشتند و اسامی را روی تخته سیاه نوشتند. صورت جلسه شد. کارگران آمدند و رای ریختند و نه نفر به همراه چند علی‌البدل و دو بازرس را انتخاب کردند. این نه نفر کسانی بودند که مورد توافق جمع پیش برنده کار سندیکا قرار گرفته بودند.

فتاحی: یعنی همان جمعی که از قبل خودتان مشورت کرده بودید؟

خسروشاهی: بله. انتخابات سندیکا این طور پیش رفت. ما یک اساسنامه داشتیم که آن را در مجمع عمومی به تصویب رساندیم. اساسنامه را باید برای تایید به وزارت کار می‌فرستادیم که به ثبت می‌رسید و شماره ثبت سندیکا می‌بایست اعلام می‌شد. ما اساسنامه را فرستادیم. در اساسنامه‌های معمول حق عضویت دو تومان بود که ما پنج تومان نوشته بودیم. در سایر

اساسنامه‌ها معمولا خود کارگران باید حق عضویت ماهیانه را به سندیکا پرداخت می‌کردند اما ما در اساسنامه قید کرده بودیم که خود شرکت نفت مستقیما حق عضویت را از حقوق کارگران برداشت نماید و به حساب سندیکا بریزد. مگر کسی مستقیما به حسابداری نامه بنویسد که عضو سندیکا نیست که حق عضویت از حقوقش کسر نشود که چنین کسی نبود. از جمله مسئله داشتن نشریه، باشگاه، تعاونی مصرف، تعاونی اعتبار را هم در اساسنامه داشتیم. خلاصه اساسنامه رفت و به ثبت رسید و برگشت. در آن زمان ما چهارصد و خرده‌ای کارگر پیمانی در پالایشگاه داشتیم که همه را عضو سندیکا کردیم و برایشان کارت صادر کردیم. این کارگران پیمانی هیچ بیمه‌ای نداشتند و حتی پولی که برای بیمه اجتماعی از حقوقشان کسر می‌شد به بیمه پرداخت نمی‌شد که بتوانند از درمان ارزان استفاده کنند. آن‌ها را که عضو کردیم و یقه پیمانکار را گرفتیم. پیمانکاران گفتند که اصلا به شما ربطی ندارد و رفتند و به وزارت کار شکایت کردند. ما را وزرات کار شعبه شهر ری خواستند. در آن جلسه رییس ساواک شهرری سرهنگ معصومی، رییسامور اداری، رییس روابط صنعتی و رییس اداره کار شهر ری به همراه دو نفر دیگر بودند. ما هم به همراه یک تیم سه نفره از سندیکا رفته بودیم و هشت نفر از مسئولین پیمانکاران هم در جلسه بودند. آن‌ها شروع به سر و صدا کردند که شما حق ندارید چنین کار بکنید. به چه مجوزی این‌ها را عضو کردید؟ و شما اصلا حق ندارید چنین کاری بکنید.

البته آن‌ها می‌دانستند که کارگران پشت ما هستند و ما به پشتوانه کارگران چنین کاری کرده بودیم. ما اساسنامه را نشانشان دادیم و گفتیم که در آن نوشته اساسنامه "کارگران پالایشگاه تهران". گفتیم که پیمانی‌ها هم کارگر هستند و در پالایشگاه تهران کار می‌کنند. آشپز و باغبان و نامه بر پالایشگاه هم کارگر پالایشگاه کارگران هستند و در آن کار می‌کنند. در اساسنامه نوشته شده است "کارگران پالایشگاه تهران" نه "کارگران نفت پالایشگاه تهران" و اساسنامه ثبت هم شده است. معصومی رییس ساواک شهر ری یک نگاهی کرد و گفت من می‌روم حق با ایشان است. بلند شد و رفت، جلسه به هم خورد و ما هم شنگول و شاد رفتیم. آن‌ها گفتند که شما باید مجمع عمومی بگذارید و اساسنامه را عوض کنید که ما گفتیم نیازی به این کار نیست. در هر صورت کارگران پیمانی عضو شدند و فشار را به پیمانکاران افزایش دادیم.

فتاحی: من چهار دقیقه وقت دارم که بحث امروز را به پایان برسانم.

خسروشاهی: در هر صورت این مسئله پیمانکارها را حل کردیم و تمام لیست‌ها را بیرون آوردیم و از ابتدا تا انتها تمام حقوق معوقه و بیمه‌ها را پس گرفتیم و به حسابشان ریختیم. پس از انقلاب هم همه با همان کارت‌های سندیکا برگشتند که هنوز کارگر پیمانکاری بودند.

سندیکا راه افتاد و جلسات آن آرام آرام به پیش رفت. یکی از مسائل اساسی که باید در این فاصله اشاره کنم، مسئله آگاهی کارگران به ریز مطالب بود.

فتاحی: مکانیزمش چه بود؟

خسروشاهی: مجمع عمومی.

فتاحی: هر از گاهی یا منظم؟

خسروشاهی: مجمع عمومی را هر وقت که میخواستیم در باشگاه برگزار می کردیم. یا اینکه از کانال اطلاعیه هایی که هر روز صادر می کردیم و روی بردها نصب می کردیم، بین کارگران روی میزها پخش می کردیم و یا به هنگام ترک پالایشگاه به دستشان می دادیم اطلاع رسانی می کردیم. اطلاعیه ها چهار صفحه بود و مثل یک نشریه بود. این بود که کارگران خود را در میدان می دیدند و از تمام ریز مسائل باخبر بودند.

فتاحی: این سال پنجاه و دو بود...؟

خسروشاهی: آره دیگه سال ۵۱ و ۵۲ بود. چون سال ۵۰ انتخابات سندیکا بود. در این فاصله چند اعتصاب کوچک برگزار شد که نهایتا به اعتصاب بزرگ سال ۵۳ انجامید.

بخش سوم اعتصاب ۱۳۵۳

فتاحی: مهمترین اعتصاب کارگری آن دوره در سال ۱۳۵۳ اتفاق می‌افتد. اگر ممکن است بفرمایید چه مبارزاتی به اعتصاب سال ۵۳ کارگران نفت منجر شد و قضیه از چه قرار بود؟

خسروشاهی: هر دو سال یک بار در شرکت نفت پیمان دسته‌جمعی به امضا می‌رسید. ما سال ۵۱ یک پیمان دسته‌جمعی با وزارت نفت داشتیم. بخشی از خواسته‌های پیمان دسته‌جمعی را به ما دادند و برخی را ندادند. از جمله مسئله جیره خواربار که به نتیجه نرسید.

فتاحی: آن موقع نماینده‌های همه سندیکا از جاهای مختلف برای مذاکره می‌رفتید؟

خسروشاهی: آره قبل از ۵۱ معمولاً این طوری بود که نماینده‌های کارگران نفت خوزستان که تحت نظر کنسرسیوم نفت بودند و ربطی به شرکت ملی نفت نداشتند به تهران می‌آمدند و پیمان دسته‌جمعی می‌بستند. کسر ۲۵ درصدی از همان قرارداد نفت به کارگران نفت شمال کشور پرداخت می‌شد. یعنی کارگران شمال نفت پیمان دسته‌جمعی نداشتند. ما به این موضوع اعتراض کردیم و سال ۵۱ اولین پیمان دسته‌جمعی مشترک با کارگران خوزستان را امضا نمودیم.

خواسته‌هایی را هم مطرح نمودیم. خیلی چیزها بود.

فتاحی: سال ۵۱. شما آن زمان تهران بودید؟

خسروشاهی: بله. هم در تهران و هم در خوزستان سندیکا داشتیم.

فتاحی: رابطه هم داشتید؟

خسروشاهی: بله. از خوزستان آمده بودند و از تهران و بقیه شهرهای شمالی مثل تبریز و کرمانشاه هم بودند.

فتاحی: آن‌ها هم سندیکا داشتند؟

خسروشاهی: یا نماینده بودند و یا سندیکا داشتند. در هر صورت در پیمان دسته‌جمعی سال ۵۱ خواسته‌های زیادی مطرح شد که بخشی از آن را دادند و بخشی را ندادند. از جمله جیره خواربار که کارگران خوزستانی می‌گرفتند اما به کارگران نفت شمال کشور ارائه نمی‌شد.

فتاحی: چرا؟ در خوزستان سندیکا قوی‌تر بود یا اینکه کنسرسیوم ارائه می‌داد؟

خسروشاهی: در بجنوبه جنگ جهانی دوم که نان نایاب شده بود کارگران اعتصاب کردند و شرکت نفت ۵۰ کیلو آرد و ۵۰ کیلو ذغال به عنوان جیره خواربار به کارگران داد که در خانه خود نان می‌پختند. مسئله نان کارگران به این شکل حل شد. کم‌کم در قراردادها این مسئله گنجانده شد و چیزهای دیگری مثل نخود، لوبیا، عدس، برنج و... به آن اضافه شد. منتهی تنها به کارگران نفت خوزستان می‌دادند و به کارگران شمال نمی‌دادند. چون خوزستان کوچک بود این خواربار در آبادان، اهواز، مسجد سلیمان، هفتگل و آغاجری ارائه می‌شد. محل‌های مشخصی به نام رشن خانه درست کرده بودند که کارگران مراجعه می‌کردند و جیره ماهیانه خود را می‌گرفتند و می‌رفتند.

فتاحی: به جای اینکه دستمزدشان را به نسبت هزینه‌ای که زندگی شان نیاز دارد افزایش دهند، جنس می‌دادند؟

خسروشاهی: مسئله دستمزد در پیمان دسته‌جمعی مطرح می‌شد که مسئله حداقل دستمزد را در پیمان سال ۵۱ مطرح کردیم. یا مسائل دیگر نظیر مرخصی.

فتاحی: خوب اگر دست مزد کافی بود دیگر به جنس نیازی نبود.

خسروشاهی: این هم بحثی است که باید به آن پرداخت. در سال ۵۳ که ما جیره خواربار را گرفتیم، برنج مثلاً کیلویی ۷ تومان بود. الان برنج کیلویی ۲۵۰۰ تومان است. بیست کیلو برنج حقوق یک ماه کارگر است که الان به آنان نمی‌دهند. مسئله حقوق متفاوت است. در شمال کشور به کارگران فوق‌العاده جیره خواربار می‌دادند اما پول حتی یک کیلو برنج نمی‌شد. فوق‌العاده را متناسب با تورم اضافه نمی‌کردند. مثلاً هر ماهی صد تومان تا ۱۵۰ تومان فوق‌العاده جیره خواربار می‌دادند.

فتاحی: این‌ها را در خوزستان می‌دادند و در تهران نمی‌دادند و شما به این مسئله اعتراض کردید؟

خسروشاهی: ما پول خواربار را می‌گرفتیم، اما کارگران جنوب جیره را می‌گرفتند. کارگران در سال ۱۳۵۱ به این مسئله اعتراض کردند که به آن‌ها ندادند. این یکی از مهمترین

خواست‌های کارگران شمال نفت بود. منتها در قسمت پخش و بقیه جاها کارگران متفرق بودند. در پخش، پمپ بنزین‌ها و تلمبه‌خانه‌ها کارگران متفرق هستند. کارگران به طور واقعی تنها در پالایشگاه‌ها متحد بودند.

در هر صورت سال ۱۳۵۱ پس از بازگشت از جلسه پیمان دسته‌جمعی ضمن صحبت و بررسی تصمیم گرفتیم که برای گرفتن جیره خواربار زمینه‌سازی کنیم. مسئله عدم پرداخت فوق العاده‌هایی که به کارمندان می‌دادند و به کارگران پرداخت نمی‌شد، را مطرح کردیم. مثل فوق العاده استشمام گازهای سمی. کارگرانی در بویلر کار می‌کردند که در معرض گاز سمی بودند. بیش از هزار کارگر در سراسر کشور تنها به دلیل استشمام گاز سمی مردند. به کارمندان که در دفتر می‌نشستند و حتی بوی نفت به مشامشان نمی‌رسید، پرداخت می‌کردند اما به کارگران فوق العاده را نمی‌دادند و این شامل خیلی از فوق العاده‌های دیگر هم بود. همه این مسائل به علاوه مسئله جیره زمینه اعتراض شد.

چون در جلسه پیمان دسته‌جمعی گفته بودند که این ربطی به پیمان جمعی ندارد و باید در داخل پالایشگاه حلش کنید، به جلسات پالایشگاه می‌رفتیم. مدیریت پالایشگاه هم زیر بار نمی‌رفت. همین کشمکش تا سال ۵۳ ادامه یافت، بیشتر روی مسئله جیره متمرکز بود. مسئله اساسی که در این جا مطرح شد این بود که در فاصله ۴۸ تا ۵۳، کارگران به طور کوتاه مدت یه روزه تا یک هفته اعتصاب می‌کردند و این اعتصابات بیشتر اعتصاب کارگران بخش تعمیرات بود.

فتاحی: شما در بخش تعمیرات مشغول بودید؟

خسروشاهی: بله. همه کارگران در بخش تعمیرات کار می‌کردند. بقیه کارمند و نماینده کارفرما در کارگاه بودند. وقتی در پالایشگاه اعتصاب می‌شد، کارگران نوبت کاری هم اعتصاب می‌کردند که تولید را به تعطیلی می‌کشاند. برای خنثی کردن مبارزه کارگران مدیریت کارگران نوبت کاری را به عنوان کارمند استخدام کرد و در کنارشان چند کارگر با تجربه برای آموزش قرار دادند که به آن‌ها یاد دهند. این باعث شد که حتی در صورت اعتصاب کار تولید پالایشگاه متوقف نشود. بین سال‌های ۴۸ تا ۵۳، پنج یا شش اعتصاب رخ داد که هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت و پالایشگاه کار خودش را می‌کرد. کارمندان کار می‌کردند و کنترل اتاق‌ها در دست کارمندان بود. از این نظر به تولید ضربه‌ای وارد نمی‌شد.

تصمیم گرفتیم روزی اعتصاب کنیم که مدیریت متوجه اعتصاب ما بشوند و ناچار به قبول خواسته‌های ما بشوند. تصمیم گرفتیم که هدف اعتصاب را گرفتن جیره غذایی تعیین کنیم و تا رسیدن به حق خود به اعتصاب ادامه دهیم. مدیریت به کارگران آبادان اعلام کردند که شما برای ماموریت به این جا آمده اید یا باید به آبادان برگردید و یا به کار خود ادامه دهید،

شما دو برابر حالت معمولی حقوق می‌گیرید چون در مأموریت اداری هستید. تصمیم گرفتیم که کارگران آبادانی در هتل بمانند که اینطور وانمود شود که به آبادان برگشته‌اند. اعتصاب شروع شد و کارفرمایان به میان کارگران برای سخنرانی آمدند که کارگران را برای برگشت به سر کار ترغیب کنند. کارگران صبح را در رستوران پالایشگاه به سر می‌بردند و سرکار نمی‌رفتند و تنها صبحانه و نهار می‌خوردند.

از رییس پالایشگاه گرفته تا رییس امور پالایشگاه‌ها می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند اما کارگران به سرکار بر نمی‌گشتند. تا این که معصومی رییس ساواک شهر ری آمد و کارگران را به شاه قسم داد که خواسته آن‌ها را برآورده می‌کند و از آن‌ها خواست که به سرکار برگردند که کسی از کارگران گوش نداد. قبل از این قانونی تصویب کرده بودند که اخلاص کارگران در صنعت نفت باید به اشد مجازات برسند این قانون را در جاهای مختلف پالایشگاه چسبانده بودند که به غیرقانونی بودن اعتصاب کارگران اشاره داشت. متن قانون را خواندند و از من خواستند تا توضیح بدهم که قانون کار درباره اعتصاب چه نظری دارد. من قبلاً با رفقای کارگر هماهنگ کرده بودم که اگر یقه من را گرفتند شما تکان نخورید مگر آن علامت خاص را که من و شما می‌دانیم را نشان دهم. خلاصه از من خواستند که درباره اعتصاب در قانون کار توضیح دهم.

قبلاً هماهنگ کرده بودیم که هیچ کارگری حرف نزند چون اگر کسی حرف می‌زد دستگیر می‌شد و به زندان می‌رفت. من گفتم که قانون کار می‌گوید که زن و مرد و بچه کارگر باید شکمشان سیر باشد. من وقتی این بخش قانون را خواندم و دیدم اجرا نمی‌شود، بقیه‌اش را نخواندم. معصومی گفت: همه این اعتصاب زیر سر تو است و به کارگران گفت بلند شوید و نماینده دیگری انتخاب کنید. معصومی رییس ساواک شهر ری گفت تو که قانون کار را نخوانده بودی. گفتم نخواندم اما انتخاب شده‌ام. جواب داد که همه‌اش زیر سر تو است و رفت. همه مسئولین و حتی وزیر کار به پالایشگاه آمده بودند که هیچ تاثیری نداشت. تا اینکه نوبت به اقبال رسید.

فتاحی: اقبال چه کاره بود؟

خسروشاهی: رییس هیات مدیره صنعت نفت بود و بعد از شاه او همه کاره بود.

فتاحی: اقبال صحبت کرد؟

خسروشاهی: نه. فقط از طریق رییس امور پالایشگاه به کارگران پیغام رساند که در پالایشگاه برای اعتصاب نشینید و به خانه‌هایتان بروید. اقبال همه نمایندگان کارگران نفت در سراسر کشور را به دفتر خود در تهران دعوت کرد. من، تاج زاده و قدیری از طرف سندیکای پالایشگاه تهران رفتیم. از ساعت شش و نیم صبح تا هفت شب جلسه داشتیم و حتی نهار هم

نخوردیم. در جلسه بسیار صحبت کردیم و بر خواست جیره اصرار کردیم. اقبال قبول نمی کرد و چند بار هم تهدید کرد و پرسید مگر تو زن و بچه نداری؟ گفتم چرا زن و چهار بچه دارم و به همین دلیل جیره می خواهم چون این پول کفاف زندگی ام را نمی دهد. باقر سربی که نماینده سندیکای کارگران راننده نفت بود، گفت جناب دکتر کارگران اعتصاب نکرده اند، فقط خواسته ای دارند. اقبال گفت تو چه کاره ای؟ مگر نماینده رانندگان نیستی؟ و در ادامه گفت که تو اعتصاب را نمی فهمی. اعتصاب یعنی که تو ماشین را جک بزنی، بالا بیاوری و چهار تایر را پایین بیاوری و هیچ کس هم نمی تواند تایر را به جایش برگرداند و می گویی که تا به خواست هایم نرسم، تایر را به جایش بر نمی گردانم. این یعنی اعتصاب، خفه شو و حرف زن. تا آخر جلسه اقبال به باقر سربی که ساواکی هم بود اجازه صحبت نداد. جلسه طولانی ای بود و اقبال از طرف شاه ما را به افتتاح پالایشگاه کرمانشاه دعوت کرد. شاه پالایشگاه را افتتاح کرد و بیرون آمد. نمایندگان به ردیف ایستاده بودند. نماینده تبریز اسحاقی نژاد که مدال کشتی داشت، در کنار من ایستاد و گفت شاه در کنار من می ایستد. شاه که داشت به داخل می رفت، اسحاقی نژاد بیست تا مدال مختلف که برخی از آنان را خریده بود به خودش آویزان کرد. شاه پرسید این مدال ها برای چیست؟ اسحاقی نژاد گفت برای کشتی است. شاه از مشکلات پرسید که من سریعاً گفتم که ما مشکل تعاونی داریم. هیچ کمکی به ما نمی شود. تعاونی مصرف قبلاً متعلق به کارگران بود که اکنون آقای اقبال آن را گرفته است و در اختیار عده ای کارمند استخدامی قرار داده است. شاه گفت که درباره تعاونی به کارگران کمک شود و رفت.

من به اقبال گفتم که در کشور ما گوشت را به دست گربه می دهند. آقای هویدا بازرگانان را مسئول اتاق بازرگانی کرده است، همان کسانی که تعیین قیمت می کنند و مسلماً به نفع آنان است که قیمت ها را بالاتر ببرند. رییس تعاونی اینجا دزدی کرده است و ما مدرک را ارائه داده ایم و شما می گویی که تعاونی برای من است. تعاونی برای ماست و نه شما. شما آن را از دست ما گرفتید. ما تعاونی را درست کردیم که ما را از آن بیرون کرده و برایش کارمند استخدام کرده اید. ما از این مسئله ناراضی هستیم. مگر شاه نگفت که به تعاونی کمک کنید، تو تا الان چه کاری کرده ای. گفت که من فقط غلام حلقه به گوش شاه هستم و بقیه برای من ارزشی ندارند.

ما از اقبال یک چک به مبلغ صد هزار تومان گرفتیم که جنس تعاونی بخیریم تا ثابت کنیم که می توانیم ارزان تر بخیریم. نامه ای هم با امضای اقبال گرفتیم که جیره خواربار به کارگران شمال هم پرداخت شود. نامه را که همان شب امضایش را گرفتیم، چاپ کردیم و در همه پالایشگاه ها و شرکت های نفت پخش کردیم. جیره به این شکل تصویب شد که بودجه

وحشتناکی بر دست مدیریت گذاشت. وقتی جیره را دادند کارگران پس از دوازده روز به سر کار خود برگشتند و اعتصاب پیروز شد.

فتاحی: خواسته تان بر آورده شد؟

خسروشاهی: بر آورده شد و بعد از دو ماه من دستگیر و به زندان منتقل شدم .

فتاحی: فکر کردند که این مسائل زیر سر شماست؟

خسروشاهی: بله. البته قبل از دستگیری مسئله تشکیل اتحادیه کارگران نفت شمال را پیش آوردیم و برایش تلاش کردیم. قرار بود مجموع سندیکاهاى کارگران نفت شمال با هم تشکیل یک اتحادیه بدهند که ما را دستگیر کردند و همه چیز به هم خورد .

فتاحی: این مسئله جیره شامل کدام مراکز نفتی بود؟

خسروشاهی: تمام ایران. قبل از آن فقط خوزستان شامل جیره خواربار می شد.

فتاحی: فکر می کنی این مهمترین اعتصاب قبل از سال ۵۷ بود؟

خسروشاهی: قطعاً. این که ده، دوازده روز تولید خوابید و عقب افتاد و به قول خودشان میلیاردها دلار به اقتصاد کشور ضربه خورد. به علاوه بودجه‌ای که برای خواربار کارگران نفت در نظر گرفته شد سرسام آور بود، چرا که باید خواربار بسته‌بندی می شد و در خانه کارگران تحویل داده می شد.

بخش چهارم

پیمان دسته‌جمعی و دستگیری

فتاحی: اگر موافق باشید به قبل برگردیم و مسئله پیمان‌های دسته‌جمعی. پیمان‌های دسته‌جمعی چه بودند؟

خسروشاهی: قبلاً افزایش دستمزدها و هر مسئله‌ای از این دست در اختیار روسای کارمندان نفت بود. کارمندان نفت تصمیم می‌گرفتند که به چه کاری افزایش حقوق بدهند و یا ندهند. بعد از مدتی با فشار کارگران برای همسان کردن وضعیت دستمزد کارگران در خوزستان قرار شد که نمایندگان کارگران هر دو سال یک بار خواسته‌های کارگران را با مسئولان مطرح و دو طرف روی آن توافق اجرایی کنند. این خواسته‌ها شامل موارد بسیاری نظیر مرخصی، حداقل مزد در صنعت نفت، پاداش‌های مختلف و خیلی از مشکلات عام کارگران می‌شد. این توافق از سال ۴۸ در خوزستان به اجرا گذاشته شد. نمایندگان خوزستان هر دو سال یک بار به تهران می‌آمدند و سر پیمان دسته‌جمعی به توافق می‌رسیدند. این مذاکره‌ها ممکن بود یک ماه طول بکشد. بعد بر مبنای آن توافق‌ها، کتابچه پیمان دسته‌جمعی کارگران صنعت نفت سال ۴۸ منتشر می‌شد و بر آن مبنای دست مزد کارگران اضافه می‌شد.

فتاحی: از چه تاریخی بخش‌های دیگر کارگران صنعت نفت به جز خوزستان نماینده داشتند؟

خسروشاهی: عرض می‌کنم. پیمان دسته‌جمعی کارگران خوزستان که تصویب می‌شد، شرکت نفت از آن مبلغ بیست و پنج درصدش را به دلیل بدی آب و هوا کم می‌کرد و شامل

کارگران شمال و بقیه کارگران در سطح ایران می‌کرد. از سال ۴۸ که ما به پالایشگاه تهران که راه افتاده بود منتقل شدیم. ما هم خواهان پیمان دسته‌جمعی و بقیه خواست‌ها نظیر جیره غذایی شدیم. آن‌ها سرانجام موافقت کردند و از سال ۵۱ برای اولین بار نمایندگان کارگران صنعت نفت در سراسر ایران برای پیمان دسته‌جمعی مذاکره می‌کردند.

شکل پیمان به این نحو بود که مثلا ما در پالایشگاه تهران خواست‌ها و مشکلاتی از کارگران را که امکان مطرح کردن در پیمان دسته‌جمعی را داشت یادداشت و جمع بندی می‌کردیم.

فتاحی: چطور خواست‌ها را می‌نوشتید، به تک تک کارگران مراجعه می‌کردید؟

خسروشاهی: نه، مجمع عمومی برگزار می‌کردیم و در جلسه مجمع عمومی روی خواست‌های کارگران بحث و تبادل نظر می‌کردیم و مثلا بیست مورد را به عنوان خواست‌های اساسی کارگران پالایشگاه تهران تصویب می‌کردیم. بعد با نمایندگان کارگران تهران جلسه می‌گذاشتیم و خواست‌هایمان را یکی می‌کردیم. بعدا که نمایندگان از شهرهای دیگر و جنوب به تهران می‌آمدند در سالن هتل یک هفته می‌نشستیم و خواست‌هایمان را جمع بندی می‌کردیم. قرارمان هم بر این بود که تا روز مذاکره خواست‌ها به گوش کارفرما نرسد اما درون‌مان افراد نفوذی ساواک بودند که خواست‌ها را لو می‌دادند.

فتاحی: ببخشید، قبل از آمدن دیگر نمایندگان به تهران شما ارتباطی نداشتید که خواست‌هایتان را هماهنگ کنید؟

خسروشاهی: چرا داشتیم، اما برای جمع بندی خواست‌ها نیاز به جلسه عمومی نمایندگان بود. خوشبختانه در شرکت نفت یک سیستم تلفن داخلی سراسری بین تمام بخش‌های شرکت نفت بود. مثلا شماره داخلی تبریز را می‌گرفتیم و با نمایندگان کارگران تبریز صحبت می‌کردیم، کسی هم تلفن‌ها را کنترل نمی‌کرد. علاوه بر این برای دیدار با نمایندگان کارگران به نقاط دیگر مسافرت هم می‌کردیم و آن‌ها هم می‌آمدند.

پس از یک هفته جلسه در هتل خواست‌ها را جمع بندی می‌کردیم و بعد در جلسه مذاکره خواست‌های خود را روی میز مطرح می‌کردیم. مثلا سی ماده از خواست‌ها. پس از جلسه اول نماینده کارفرما یک هفته وقت می‌خواست که خواست‌های کارگران را بررسی کند. در این یک هفته نمایندگان در شهر تهران گردش می‌کردند تا هفته بعد. این روند همان چیزی است که الان به آن سه جانبه‌گرایی می‌گویند. نمایندگان وزارت کار (دولت)، نمایندگان کارگران و نمایندگان کارفرما (شرکت نفت) در جلسه بودند. تعداد نمایندگان کارگران و کارفرما برابر بودند و دو نفر هم از طرف وزارت کار بودند. منتهی نمایندگان وزارت کار به شکل ناظر در جلسات حاضر بودند و اظهار نظر نمی‌کردند، تنها پس از پایان مذاکرات صورت جلسه پیمان دسته‌جمعی را امضا می‌کردند.

فتاحی: برگردیم به همان موضوع سه جانبه گرایی .

خسروشاهی: خواست‌ها را یا کارفرما می‌پذیرفت و یا رد می‌کرد. روز اول می‌گفتند که آقای دکتر اقبال گفته‌اند مثلا صد میلیون برای حقوق کارگران پول داریم و این را خودتان هر جور دوست دارید تقسیم کنید و حتی یک قران هم بیشتر از این نمی‌دهیم.

فتاحی: یعنی واقعا بیشتر از این نمی‌دادند؟

خسروشاهی: نه. مجبور بودند بدهند. از گلویشان بیرون می‌کشیدیم. منتهی اول این را می‌گفتند. یک ماه طول می‌کشید که خواست‌ها مطرح و روی آن بحث و تبادل نظر می‌شد. ماده به ماده جلو می‌رفت و رویش توافق می‌شد. پس از اتمام مذاکرات یک صورت جلسه می‌نوشتند و نمایندگان کارگران و کارفرما امضا می‌کردند و نهایتا وزارت کار هم تاییدش می‌کرد.

فتاحی: چقدر کل این پروسه به طول می‌انجامید؟

خسروشاهی: حداقل یک تا دو ماه. معمولا در غرب این طوری است که وقتی پیمان دسته‌جمعی را امضا می‌کنند، تا دو سال هیچ خبری از اعتصاب و درگیری نیست و کاری نمی‌توانی بکنی. در ایران اینطور نبود، وقتی که از پیمان بیرون می‌آمدی کارگران می‌گفتند چرا این را به ما ندادند و شروع به درگیری و اعتصاب می‌کردند. پس از پیمان سال ۵۱ که ما به کارگران گفتیم که با جیره موافقت نکرده‌اند و این موارد را ندادند، این تازه شروع اعتراضاتی شد که به اعتصاب سال ۵۳ انجامید.

فتاحی: وقتی شما خواسته‌هایتان را به آنان می‌دادید و کارفرمایان می‌رفتند تا در مورد ادامه مذاکره مشورت کنند، آیا این امکان وجود داشت که نمایندگان کارگران هم در مجامع عمومی با کارگران مشورت کنند؟

خسروشاهی: نه. یک قانونی بود که تا زمانی که پیمان تصویب نشده است، چیزی به اطلاع کارگران نرسد. البته کسی این را رعایت نمی‌کرد و معمولا نمایندگان به کارگران در باره مفاد مذاکرات خبر می‌دادند.

فتاحی: منظورم این است که در حین مذاکرات به طور حضوری در بین کارگران حاضر می‌شدید یا نه؟

خسروشاهی: بله. حاضر می‌شدیم.

فتاحی: و در این حین اعتراضاتی هم شکل می‌گرفت؟

خسروشاهی: نه در حین مذاکرات پیمان دسته‌جمعی. چون هنوز هیچ چیز معلوم نبود. بعد از امضای پیمان اعتراضات شکل می‌گرفت.

فتاحی: و در بین دو پیمان دسته‌جمعی اعتراضاتی می‌شد و به نتایجی هم می‌رسید؟

خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: اگر اجازه بدهید درباره تلاش‌هایی توضیح دهید که به تشکیل اتحادیه (سندیکا)ی کارگران نفت انجامید.

خسروشاهی: اتحادیه کارگری به اصطلاح روی کاغذ وجود داشت. یکی اتحادیه مرکزی، اتحادیه پخش و اتحادیه انبار نفت نازی آباد که سه سندیکای موجود بودند و یک اتحادیه به اسم کارگران نفت تهران تشکیل داده بودند که فقط روی کاغذ ثبت شده بود و وجود خارجی نداشت. در سازمان کارگران (خانه کارگر فعلی) هم یک دفتر داشتند که همیشه دربش قفل بود. ما آمدیم و با کارگران دیگر صحبت کردیم که بیا ییک اتحادیه از مجموع سندیکاها درست کنیم. بنابراین آمدیم و در طی یک تلاش یک ساله طاقت فرسا در انبار نفت ری، خط لوله مخابرات، اکتشاف و استخراج و گاز سندیکا درست کردیم. وقتی این سندیکاها درست شدند ما هم که در پالایشگاه تهران سندیکا درست کرده بودیم، قرار شد جمع شویم و اتحادیه سندیکاها را تاسیس کنیم.

فتاحی: منظورتون مجمع عمومی نمایندگان سندیکا بود؟

خسروشاهی: بله. درست قبل از اینکه این مجمع عمومی را برگزار کنیم، دستگیری‌های سال ۵۳ اتفاق افتاد و ما رو به همراه پنجاه نفر از کارگران پالایشگاه دستگیر کردند. این پنجاه نفر را از هر گونه فعالیت اجتماعی، کارگری مثل کاندید شدن برای سندیکا محروم کردند و از آن‌ها ضمانت گرفتند. در هفته‌های اول دستگیری ما، ساواک سندیکا را منحل اعلام کرد. این باعث شد که اتحادیه سراسری شکل نگیرد.

فتاحی: شما به زندان رفتید؟

خسروشاهی: ما را دستگیر کردند و به زندان بردند.

فتاحی: شما ارتباط ویژه‌ای با جریان‌های سیاسی داشتید؟ چرا سراغ شما آمدند؟

خسروشاهی: بخشی از کارگرانی که به آبادان برگشتند را دستگیر کردند و گفتند شما که برای تعمیرات رفته بودید، چرا اعتصاب کردید؟ یکی از آنان که من نمی‌شناختمش گفته بود یدالله ما را فریب داد. ما را عصر جمعه دستگیر کردند و به ساواک بردند. صبحش ما را از آریا شاهین به آبادان بردند و در این فاصله کارگران برای آزادی ما اعتصاب کردند. من را با فردی که علیه من شهادت داده بود رویرو کردند که من گفتم او را نمی‌شناسم و دروغ می‌گوید. من را به اهواز بردند و تبرئه کردند و گفتند به تهران برگرد. من در بازگشت به تهران متوجه شدم که برای آزادی ما کارگران اعتصاب سازمان داده‌اند. در این فاصله که من در آبادان تحت بازداشت بودم سرهنگ معصومی آمده و گفته بود که این چریک بوده و اسلحه داشته است و رهایش نمی‌کنند. کارگرانی آمدند و به من گفتند معصومی باید بابت

این تهمت عذر خواهی کند. گفتم ولش کنید نمی‌خواهد عذرخواهی کند. گفتند نه. این نمایندگان گفتند که نه باید عذر خواهی کند. من هم گفتم که اگر نروم می‌گویند این دو روز رفته زندان جا زده است. این بود که همراهشان به ساواک رفتم و معصومی عذرخواهی کرد.

فتاحی: شما اشاره کردید که بعضی از این نمایندگان ساواکی بودند. وقتی که اینها در پیمان‌های دسته‌جمعی می‌نشستند و طبعاً با شما نبودند و شما متوجه می‌شدید که این‌ها با دولت هستند، در مقابشان چه می‌کردید؟

خسروشاهی: ما می‌دانستیم. منتهی جرات نمی‌کردند مخالف نظرات ما را در مذاکره‌ها ابراز کنند اما رویه سازشکارانه‌ای داشتند. ما هم بعدها به کارگران می‌گفتیم که به این نمایندگان دیگر رای ندهند و عوضشان کنند. کسانی مثل سربی، حاج اسماعیلی و امینی. تمام مسئولین سازمان کارگران که الان شده خانه کارگر، ساواکی یا وابسته به دولت بودند. کارگران در جریان انقلاب ۵۷ اسم سازمان کارگران را به خانه کارگر تغییر دادند که کماکان این اسم باقی ماند. آن موقع اکثر اعضای سازمان کارگران از کارگران نفت و ساواکی بودند.

فتاحی: این‌ها که جزو سازمان کارگران بودند، آیا در خود سندیکاها جایگاهی داشتند؟
خسروشاهی: این‌ها نمایندگان سندیکا بودند که به آن جا رفته بودند. از بین نه نفر نماینده سندیکا یک نفر ساواکی بود که معمولاً کسی نمی‌فهمید. این طوری بود که در مسئله دستگیری من وقتی مشکل پیدا شد که مسئله چاپ کتاب‌های ممنوعه جلد سفید لو رفت. چون به مدت چهار سال ما کتاب جلد سفید ممنوعه چاپ و در بین کارگران پخش می‌کردیم.

فتاحی: بین چه سالهایی؟

خسروشاهی: بین سال ۴۹ تا ۵۳ که دستگیرمان کردند.

فتاحی: شما در عین اینکه نماینده سندیکا بودید کتاب ممنوعه هم چاپ می‌کردید؟
خسروشاهی: حشمت ریسی کارگر چاپخانه بود که کتاب را در چاپخانه چاپ می‌کردند. من هم نماینده کارگران بودم و می‌توانستم ماشینم را بدون بازرسی وارد پالایشگاه کنم. ماشین را پر می‌کردم و به حشمت می‌دادم و اون خودش چاپ و توزیع می‌کرد.

فتاحی: کتاب‌ها چی بود؟

خسروشاهی: همه کتاب‌های فلسفی و مارکسیستی بود که بیشترش هم از خارج می‌آمد. چهار سال دنبال توزیع کننده‌اش می‌گشتند که سرانجام فهمیدند که در چاپخانه نفت منتشر می‌شود.

فتاحی: یعنی شما را در همین رابطه دستگیر کردند؟

خسروشاهی: نه دستگیری من در رابطه با مسئله اعتصاب بود. بعد که ما را گرفتند اعلامیه پخش شد که باید ما را آزاد کنند. چاپ و نوع کاغذ اعلامیه با کتاب‌ها یکی بود که بعداً به چاپخانه ریختند و در سقفش کتاب‌ها را پیدا کردند و به من حکم ده سال زندان دادند.

فتاحی: شما که به زندان رفتید زندانیان سیاسی دیگری هم در زندان بودند. تعدادشان زیاد یا کم بود؟

خسروشاهی: آمار واقعی مبنی بر حضور چهار هزار زندانی سیاسی در زندان‌های سراسر کشور بود.

فتاحی: شما در کدام زندان بودید؟

خسروشاهی: من در زندان قصر تهران بودم.

فتاحی: جمعیت زندانیان در زندان قصر چند نفر بود؟

خسروشاهی: حدود هزار و پانصد نفر.

فتاحی: همه زندانیان سیاسی بودند؟

خسروشاهی: نه این تعداد زندانیان زندان قصر بود.

فتاحی: عمدتاً زندانیان سیاسی از چه نوعی بودند؟

خسروشاهی: اون موقع جو چریکی حاکم بود و بیشتر زندانیان کسانی بودند که مشی مسلحانه داشتند. مثل مجاهدین و فداییان. یک بخش کوچکی هم بودند که مانند عسگر اولادی و لاجوردی عضو حزب ملل اسلامی بودند. تعدادی هم از افسران قدیمی حزب توده مانند صفرخان بودند. ما هم ده پانزده نفری از فعالین کارگری بودیم.

فتاحی: این زندانیان چریک فدایی یا مجاهد چقدر زندانیان کارگر را می‌فهمیدند؟

خسروشاهی: به دلیل اینکه فضا چریکی بود اون موقع کسانی که سیاسی کار بودند را تحقیر می‌کردند. به دلیل اینکه کاملاً فضا مسلحانه بود زندانیان آن‌جا از مسائل کارگری کاملاً بی‌خبر بودند.

فتاحی: چقدر با شما بحث می‌کردند؟

خسروشاهی: هیچی. اصلاً مشکلات کارگری مسئله آنان نبود. معتقد بودند که به دلیل خفقان شدید نمی‌توان به کارخانه‌ها رفت و با کارگران کار کردند بنابراین بهتر است اسلحه به دست بگیریم و از آن طریق خلق را رها کنیم.

فتاحی: آیا سعی نمی‌کردند که شما را جذب خودشان کنند؟

خسروشاهی: طبیعی است که بحث‌های زیادی در می‌گرفت.

فتاحی: بیشتر شما روی آنان تاثیر داشتید یا آنان روی شما؟

خسروشاهی: من در این مسائل نبودم. من بیشتر به مسائل کارگری می‌پرداختم.

فتاحی: اون بقیه کارگران زندانی چه؟

خسروشاهی: یکی از کارگران مراد نانکلی بود که در رابطه با مجاهدین دستگیر و زیر شکنجه کشته شد.

فتاحی: بقیه چی؟

خسروشاهی: هم از کارخانه‌های مختلف بودند که برای اعتصاب و مبارزه کارگری دستگیر شده بودند و عضو جریانات سیاسی و چریکی نبودند.

بخش پنجم

آزادی از زندان و اعتصاب ۱۳۵۷

فتاحی: چه تاریخی از زندان آزاد شدید و چطور شد که آزاد شدید؟

خسروشاهی: سال ۵۶ مسئله حقوق بشر در ایران عمده شد و یک تعداد از سازمان‌های حقوق بشر به زندان آمدند و با زندانیان مصاحبه کردند. علاوه بر این، کم کم این مسئله زندانیان به یکی از مسائل عمده تبدیل شد و در تظاهرات‌های مردمی سال ۵۶ آزادی زندانیان سیاسی تبدیل به یکی از شعارهای اصلی شد. قبل از آن به علاوه گروهی که به عنوان گروه سپاس معروف شدند به تلویزیون آمدند و آزاد شدند که از جمله عسکراولادی و بخشی از مسئولین فعلی نظام بودند که در تلویزیون از شاه استعفا کردند که آزاد شوند و آزاد شدند.

فتاحی: این چه تاریخی رخ داد؟

خسروشاهی: سال ۵۶. به دنبال آن گروه گروه اسامی زندانیان در روزنامه‌ها اعلام می‌شد و آزاد می‌شدند. من هم در سال ۵۷ اسمم در روزنامه‌ها درج شد و آزاد شدم. روز اول فروردین ۵۷ من به همراه تعداد زیادی از دوستان زندانی سیاسی از جمله عزیز یوسفی آزاد شدم. یادم می‌آید وقتی که از اوین آزاد شدم یوسفی گفت که بیا بدویم. ممکن است مثل رفقای چریک‌های فدایی (چوپان زاده و بقیه نفری که در تپه‌های اوین اعدام شدند) که از پشت به آن‌ها تیر زدند به ما هم تیر بزنند. دو نفری با دمپایی تا میدان ونک دویدیم. بعد در کیوسک تلفن زنگ زدیم و با تاکسی تلفنی به خانه رفتیم. من که به خانه رفتم یه عده‌ای از دوستان کارگر شرکت نفت تهران به خانه من آمده بودند.

فتاحی: چه تعدادی آمده بودند؟

خسروشاهی: ۵ یا ۶ نفر از دوستان نزدیک .

فتاحی: اسم آنها یادتان هست؟

خسروشاهی: بله. نصیری بود. محمد هاشم بود. امینیان و رحیم اقبالی بود. یه تعدادی. درست یادم نیست.

فتاحی: اینا فعالین دست اندر کار بودند؟

خسروشاهی: بله بله. هر کدام هم هدیه‌ای آورده بودند.

فتاحی: چه آورده بودند؟

خسروشاهی: یکی که عباس بود مجموعه مقالات لنین را برایم آورده بود. یا برخی اسباب بازی برای بچه‌ها آورده بودند یا وسایل خانه آورده بودند. شیرینی و غیره.

فتاحی: فضا آنقدر باز بود که کتاب جلد سفید ممنوعه بیاورند؟

خسروشاهی: آره. سال ۵۶ و ۵۷ دیگر حداقل مشکل کتاب نبود. از این جا به بعد دیگر ارتباط با رفقا برقرار شد. این‌ها قبلا یک کمیته مخفی برای سازماندهی اعتصابات نفت در تهران تشکیل داده بودند. سال ۵۳ وقتی ما دستگیر شدیم سندیکا را منحل کردند و اجازه ندادند تا تشکیل شود. منتهی در سال ۵۵ با فشار کارگران دوباره انتخابات برگزار کردند و عده‌ای انتخاب شدند. همین منتخبان سندیکا بودند که بعد از آزادی به خانه من برای دیدار آمده بودند و همین‌ها هم در کمیته مخفی بودند.

فتاحی: از طرفی منتخبین کارگران و از طرف دیگر کمیته مخفی اعتصاب بودند؟

خسروشاهی: بله . چند نفر دیگر هم بودند. مثلا پرویز نوخیز بود که وقتی فراری بود می‌رفت و در ماشین من می‌خوابید. تحت تعقیب بودند و حکم تیرشان آمده بود.

فتاحی: این کمیته اعتصاب مختص به تهران بود یا سراسری؟

خسروشاهی: نه هنوز سراسری نشده بود، فقط برای تهران بود.

فتاحی: در آن کمیته چند نفر بودند؟

خسروشاهی: وقتی هنوز کارمندان به اعتصاب نپیوسته بودند و کار می‌کردند، کمیته اعتصاب هفت نفر بود. بعدها که پس از شهریور ۵۷ کارمندان به اعتصاب پیوستند و کارگران نفت خوزستان هم به اعتصابیون اضافه شدند، یک کمیته سراسری اعتصاب به تعداد ۱۴ نفر تشکیل شد.

فتاحی: اولین اعتصابات چه وقتی اتفاق می‌افتد؟

خسروشاهی: در کمیته اعتصاب چند نفر هم بودند که عضو سندیکا نبودند، ضمن اینکه همه اعضای مرکزی سندیکا هم عضو کمیته مخفی نبودند. فقط سه چهار نفر از اعضای هیات مدیره سندیکا عضو کمیته مخفی بودند. این‌ها در ۱۷ تیرماه ۵۷ نامه‌ای به مسئولین شرکت نفت نوشتند که ما مشکل مسکن داریم و اگر ظرف دو ماه به مشکل ما رسیدگی نشود در مقابل شرکت نفت به همراه خانواده چادر خواهیم زد و مستقر می‌شویم. دو ماه بعد، روز ۱۷ شهریور که روز قتل عام مردم در میدان ژاله تهران بود و خیلی سر و صدا بر پا کرد، مطابق با اتمام مهلت کارگران شد. منتهی کارگران به حکومت نظامی روز ۱۷ شهریور توجهی نکردند و تعداد ۲۰۰ نفر از کارگران همراه خانواده مقابل شرکت نفت چادر زدند. دو شب ماندند. چون حکومت نظامی بود، مسئول حکومت نظامی شهرری که یک تیمسار بود به همراه چند کامیون و تانک به مقابل پالایشگاه آمدند و کارگران را تهدید کردند که اگر نروید ما حکم تیر داریم و شما را می‌زنیم. کسی توجه نکرد تا اینکه میله چادرها را کنند و سر خانواده‌ها خراب کردند و همه چادرها را سوار ریو کردند و در شهر خالی کردند. این مسئله روز ۱۹ شهریور بود که اعتصاب رسمی کارگران پالایشگاه تهران همان روز شروع شد.

برنامه این بود که صبح کارگران مقابل پالایشگاه جمع می‌شدند و بعد سوار اتوبوس می‌شدند و به بهشت زهرا می‌رفتند و برای کسانی که در درگیری‌ها کشته شده بودند، قبر می‌کنند. در هنگام شب هم به حرکت اعتراضاتی مردم در نقاط مختلف شهر می‌پیوستند. یک بار به اداره مرکزی رفتند.

فتاحی: این‌ها که همان کارگران اعتصابی روبروی پالایشگاه بودند، به سر کار برنگشته بودند؟

خسروشاهی: نه دیگه. صبح می‌آمدند جلوی پالایشگاه جمع می‌شدند و وقتی همه جمع می‌شدند دوباره با اتوبوس به بهشت زهرا می‌رفتند و قبر می‌کنند و از آن جا شب به نقاط مختلف از جمله بازار، دانشگاه، وزارت نفت و میدان فردوسی می‌رفتند و به حرکت اعتراضی مردم می‌پیوستند. به این ترتیب اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت در روز ۱۹ شهریور شروع شد. کارگران فقط در اعتصاب بودند و کارمندان و پالایشگاه کماکان کار می‌کردند.

فتاحی: آیا سازمان سیاسی‌ای در میان کارگران بود که جهت خاصی به حرکاتشان دهد؟

خسروشاهی: نه. به طور واقعی نه.

فتاحی: شما بهتر یادته که اون موقع اسلامی‌ها جریان، سازمان دهی و شعارهای خاص خودشان را داشتند و حساب خود را از بقیه جدا کرده بودند. سوالم این است که تا چه حد بین کارگران این دیدگاه روشن بود که این صف اسلامی‌ها است و مطالباتشان چه هست؟

خسروشاهی: به این هم می‌رسیم. اما در شرکت نفت ما خودمان به سمت گروه‌های دیگر رفتیم. وقتی اعتصاب شروع شد و ادامه پیدا کرد مسئله مالی پیش آمد. حساب مالی سندیکا را شاه بسته بود و اجازه برداشت نمی‌داد که بعد از انقلاب هم این حساب توسط کمیته‌های انقلاب ملاحور شد. کم کم از نظر مالی به کارگران فشار وارد می‌شد. قبل از این کارگران در اعتصاب بودند و حرکت را پیش می‌بردند. در این فاصله چون ممکن بود به دلیل حکومت نظامی مانع از خروج کارگران از پالایشگاه شوند و به زور آن‌ها را مجبور به ماندن در پالایشگاه کنند، کمیته اعتصاب تصمیم گرفت که چند جایی از مسیر لوله نفت را در صورت لزوم منفجر کند.

تماس‌هایی با چریک‌های فدایی گرفته شد و چند پمپ بزرگ و لوله‌هایی شناسایی شد که در صورت لزوم منفجر شود تا کار پالایشگاه بخوابد که اصلاً این مسئله پیش نیامد. چرا که با کارگرانی که کارمند شده بودند توافق شد که یک روز در رستوران با رسیدن جمع کارگران معترض که در پالایشگاه راهپیمایی می‌کنند با شعار "کارمند کارگر پیوندتان مبارک" به اعتصاب کارگران بپیوندند. همین مسئله پیش آمد و کارگران در پالایشگاه برای اولین بار با شعار "نفت رو کی برد امریکا، گاز رو کی برد شوروی، مرگ بر حکومت پهلوی" سرنگونی حکومت شاه را مطرح کردند. خیلی قبل‌تر از اعتراضات ماه رمضان. پس از خواست‌های اقتصادی که در ۳۵ مورد مطرح شده بود، کم کم کارگران به سمت اعلام خواست‌های سیاسی پیش رفتند و خواست سرنگونی حکومت شاه را با "مرگ بر حکومت پهلوی" مطرح کردند.

فتاحی: این در چه مقطعی رخ داد؟

خسروشاهی: مهرماه. کارگران که راهپیمایی کردند و با این شعار به رستوران رسیدند، کارمندان از رستوران بیرون آمدند و گل‌های باغچه‌ها را کردند و روی سر کارگران ریختند و کارمندان هم رسماً به اعتصاب پیوستند. از فردایش پالایشگاه تهران به طور کلی تعطیل شد.

فتاحی: فقط پالایشگاه تهران؟ به جاهای دیگر نرسید؟

خسروشاهی: نه خیر در خوزستان حرکاتی بود اما هنوز به اعتصاب کشیده نشده بود و حرکات جمعی بود. پس از این چند نفر از کارمندان هم به عضویت کمیته اعتصاب تهران در آمدند. از آن مقطع کارمندان هم در تمام اعتراضات کارگری شرکت داشتند. یک بار در تظاهرات اداره مرکزی که کارگران شعار مرگ بر شاه سر دادند، حکومت نظامی از بیرون به شیشه‌ها رگبار بست که یک نفر از کارگران کشته و یک نفر هم فلج شد. بعد از این در مهرماه در اداره مرکزی اهواز عده‌ای از متخصصین حفاری‌ها اطلاعیه‌ای مبنی بر قصد خود

برای اعتصاب را پخش کردند و کارگران هم بابت آتش سوزی سینما رکس آبادان جریحه دار شده بودند.

در خوزستان کارگران اعتمادی به مذهبی‌ها نداشتند و حرکت را چون مذهبی می‌دیدند به آن نمی‌پیوستند. منتهی مسئله سینما رکس که پیش آمد، کارگران به طور کلی دگرگون شدند و به طرف تصمیم اعتصاب پیش رفتند. آرام آرام اعتصاب از اداره مرکزی شروع شد و کم کم به نقاط دیگر آبادان کشیده شد. در مهرماه کارگران ۱۵ روز اعتصاب کردند که با تهدید حکومت نظامی کارگران به سر کار برگشتند. کارگران در آبان ماه با سازماندهی عالی تر، اعتصاب دیگری را شروع کردند که تا سرنگونی حکومت شاه ادامه داشت.

فتاحی: اینکه می‌گویید گرایش مذهبی و پرچم اسلامی‌ها به رهبری خمینی در میان کارگران آبادان ضعیف بود، منظورتان این است که در تهران این آگاهی در مقابل مذهبی‌ها نبود؟

خسروشاهی: درسته. ببینید اصلاً اگر کسی متکی به خودش، تولید و درآمد خودش باشد یک جور دیگری در جامعه حرکت می‌کند، تا کسی که متکی به زمین و آب باشد و به خدا التماس باران بکند. تفاوت خیلی زیاد است. بخش زیادی از کارگران پالایشگاه تهران از کشاورزی کنده شده بودند و وارد صنعت نفت شده بودند. عده‌ای دیگر هم شاگرد مثلاً چرخ سازی بودند. بعد هم تهران به مراتب از آبادان مذهبی تر بود. آبادان از خیلی قبل‌ها محیط صنعتی بود و سنت کارگری داشت. در آبادان مذهب میان کارگران ضعیف بود و اصلاً ریشه نداشت. بعد از انقلاب هم تمام خیابان‌های آبادان چادرهای حمایت از مردم کردستان بود. یعنی می‌خواهم بگویم که تفاوت از نظر دید به مذهب خیلی زیاد بود.

فتاحی: فکر نمی‌کنید بخشی به این دلیل بود که خود اسلامی‌ها در تهران فعالیت شان متمرکزتر بود و هنوز دست اسلامی‌ها به آبادان نرسیده بود؟

خسروشاهی: یک واقعیت این بود که ما در تهران از نظر مالی در مضیقه قرار گرفته بودیم چون حساب مالی سندیکا بسته بود. پیش دانشجویان رفتیم و آن‌ها حدود دو و نیم میلیون جمع آوری کردند. دو و نیم میلیون پول حتی مزد یک روز کارگران هم نمی‌شد. با تعدادی نزد طالقانی که او را از زندان می‌شناختیم رفتیم و قضایا را شرح دادیم که حساب را بسته‌اند. یک آقای را معرفی کرد که مسئول کمیته بازار بود. از آن موقع پول خیلی زیادی از بازار به کارگران کمک شد و از همان موقع یک نفر به نام آقای عراقی که بعدها مسئول روزنامه کیهان و ترور شد، وارد کمیته مخفی اعتصاب شد.

فتاحی: از بین اسلامی‌ها بود؟

خسروشاهی: بله با ما در زندان بود و از افراد مذهبی بود. از کسانی بود که در قضیه سپاس در سال ۵۶ از زندان آزاد شده بود و با خمینی از پاریس آمد.

فتاحی: با آمدن عراقی به کمیته اعتصاب و کمک‌های مالی بازار عملا دست اسلامی‌ها در اعتصاب قوی شد؟

خسروشاهی: قبل از این حرکت اعتصابی کارگران، مستقل بود که بعد از این یک نفوذی در داخل جمع ما وارد شد. کم کم از آن به بعد پای شورای انقلاب و افرادی نظیر بازرگان، صباغیان و رفسنجانی به شرکت نفت باز شد که در شرکت نفت و اهواز سخنرانی کردند. گفتند که شرکت نفت را دوباره راه بیندازید که قبول نکردیم و گفتیم که امام باید نامه بدهد. بعد از آن مصاحبه خمینی را در شرکت نفت پخش کردند که گفته بود به اندازه مصرف داخلی برای مردم پالایشگاه را راه بیندازید. به نظرم ضعف مالی باعث شد که ما از یک کانالی وابسته به جریانات مذهبی شویم. رابط ما هم شخص عراقی بود.

بخش ششم

سرنگونی شاه و تشکیل شورای کارگران نفت

فتاحی: شما اشاره کردید که پس از جریان سینما رکس، اعتصاب نفت جنوب شکل گرفت. اگر باخبر باشید همان زمان مسجد کرمان هم به آتش کشیده شد و اگر یادتان باشد مردم شعار می دادند که ”رکس آبادان را مسجد کرمان را شاه به آتش کشید“ در حالی که بعدها مشخص شد هر دوی این آتش سوزی ها کار اسلامی ها بود تا مردم را تحریک کنند که به دنبال پرچم آن ها بیایند. در آن مقطع کسی نبود که شک کند که این قضیه کار اسلامی ها بوده است؟

خسروشاهی: به طور فردی ممکن است اینطوری باشد اما در سطح جامعه و مخصوصا آبادان اینطوری مطرح شد که سینما رکس را شاه به آتش کشیده است و چون فیلم گوزن ها هم که در این سینما پخش می شد جنبه سیاسی رادیکال داشت به همین خاطر مطرح شد که از روی قصد مسئولین وقت کشور چنین کاری کردند و آنان متهم شدند. اما بعدا در بازجویی ها معلوم شد که تیمی زیر نظر چند ملا و مسئولیت عده ای آن جا را آتش زده اند. به طور واقعی مسئله سینما رکس تاثیر زیادی روی مردم گذاشت، چون می گفتند رژیم آن را انجام داده است. مردم آرام آرام شروع به اعتراض کردند. از مهرماه اعتصابات کارگران اداره مرکزی نفت شروع شد که به سایر بخش ها کشیده شد. در مهرماه به دلیل ضعف سازماندهی

اعتصابات ادامه نیافت و نظامی‌ها در پالایشگاه مستقر بودند تا اینکه در آبان ماه با تقویت سازماندهی اعتصابات شروع شد و تا انقلاب ادامه پیدا کرد. تولید پالایشگاه که ۶۰۰ هزار بشکه در روز بود به صفر رسید و با پیوستن خوارک به اعتصاب، صادرات نفت هم متوقف شد. در پالایشگاه آبادان مردم با شعار "از بهر ملک و ملت ما شیر نفتو بستیم تا مرگ شاه خائن در انقلاب هستیم" راهپیمایی کردند و تا سرنگونی شاه جنبش را ادامه دادند. اینجا بود که یک کمیته اعتصاب سراسری در آبان ۵۷ تشکیل شد، کمک‌های مالی به خوزستان ارسال شد و مشکل مالی از طریق بازار به طور کلی برطرف شد.

فتاحی: این کمک مالی فقط به صنعت نفت مرتبط است؟

خسروشاهی: بله. فقط صنعت نفت. ببینید در اصفهان و شهرهای دیگر کارگران می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند و پول جمع‌آوری می‌کردند، منتهی چون پول زیادی از بازار می‌آمد به مسئله جمع‌آوری کمک مالی توجهی نشد. یکی از نقاط ضعف همین وابستگی مالی جنبش کارگران بود به نظر من می‌شد که طی یک برنامه ریزی از مردم کمک مالی جمع‌آوری شود نه از یک قشر خاص (بازار) که بیاید و پرچم خودش را در میان جنبش بزند و یکی از اعضای خود را در کمیته مخفی اعتصاب منصوب کند و به قول یکی از رفقا دستور گرفتن از زیر درخت سیب (منظور خمینی است) از همان جا شروع شد. این یکی از ضعف‌های اعتصاب نفت بود و قطعاً ضعف‌های دیگری هم داشت.

فتاحی: مثلاً چه ضعف‌های داشت؟

خسروشاهی: خیلی از ضعف‌ها...

فتاحی: شما فکر نمی‌کنید یکی از مشکلات عدم توجه کارگران نفت به کارگران بخش‌های دیگر بود؟

خسروشاهی: این هم بود. به طور کلی یک خودمحوربینی بر کارگران نفت حاکم بود. همان طور که گفتید فقط بخش نفت را می‌دیدند. حالا وقتی به مسائل بعد از انقلاب و بعد از اینکه شوراها تشکیل شد پرداختیم به مسئله تشکلیابی هم که امر حیاتی و مهمی است می‌پردازیم. مخصوصاً الان می‌بینیم که هر گونه تشکل و سازماندهی را سرکوب، و فعالینش را دستگیر و زندانی می‌کنند. یک مسئله اساسی که در رابطه با نفت وجود داشت عدم وجود نگرش تسخیر قدرت سیاسی بود. در کارگران شرکت نفت به طور واقعی هیچ نگرشی در باره کسب قدرت سیاسی وجود نداشت. نهایت خواسته کارگران حضور یک نفر از کارگران در شورای انقلاب یا انتخاب وزیر نفت از طرف کارگران بود. خوب حالا بگیرم که انتخاب کردند، قدرت سیاسی که نداشتند.

فتاحی: فکر می‌کنید کارگران نفت باید این کار را می‌کردند یا اینکه باید سازمان سیاسی‌ای بود که این خواست را سازمان می‌داد؟

خسروشاهی: یکی از نقاط ضعف اساسی همین عدم وجود یک دید سوسیالیستی مسلط در بین جنبش کارگری بود. ضعف دیگر نبود یک حزب سیاسی سوسیالیستی بود. کارگران حزب سوسیالیستی خود را نداشتند.

فتاحی: اما همان دوره سازمان فدائیان در بخشی از کارگران نفوذ داشت و هم حزب توده تشکیلاتی داشت. فکر نمی‌کنید یک دلیل همین بود که خود این جریانات توده و فدایی مرزبندی اساسی‌ای با خمینی به دلیل مخالفت او با شاه نداشتند؟

خسروشاهی: حمایت از خمینی در کل جو جامعه حاکم بود. مجموع ۹۵ درصد جامعه حامی خمینی بودند. ممکن بود چند گروه کوچک هم نسبت به این مسئله نقد داشته باشند و قبول نداشته باشند، اما نفوذ واقعی در جامعه نداشتند. اما چیزی که بر جامعه مسلط بود، پیروی از خمینی بین مجاهد و فدایی و بقیه گروه‌ها مسئله مشترکی بود. مثلاً در مسئله تسخیر سفارت امریکا توسط جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق از میدان فردوسی تا سفارت سینه خیز و خزیده رفتند.

فتاحی: تسخیر سفارت توسط دانشجویان خط امام؟

خسروشاهی: آفرین. آره. مجاهدین از میدان فردوسی تا سفارت خزیده و سینه‌خیز رفتند. کل جو این طوری بود. آن‌هایی که به اصطلاح خودشان پیشرو بودند و تشکیلاتی و دیدی داشتند و به مسایل جامعه و منطقه تسلط داشتند از خمینی حمایت می‌کردند. یاد می‌آید که فدایی‌ها یک راهپیمایی به طرف خانه خمینی در مدرسه رفاه برگزار کردند که خمینی راهشان نداد. یعنی مشکل این بود که کسانی که به قول شما حزب سیاسی بودند خمینی را به عنوان رهبری انقلاب پذیرفته بودند. انتخابات را پذیرفته بودند و برای آن کاندید معرفی می‌کردند. با شناسنامه و عکس و تفصیلات. مشکل چیز دیگری بود. مشکل عدم وجود یک حزب سیاسی واقعی از کارگران سوسیالیست در جامعه بود. کارگران دید سوسیالیستی و چشم انداز تسخیر قدرت سیاسی را نداشتند. اگر این چیزها بود که نبود، اتفاقات دیگری می‌افتاد.

اگر خاطرتان باشد بعد از انقلاب شورای کشاورزان، سربازان و کارگران بود که نتوانستند یکی شوند. همه این مسائل است. جنبش کارگری ضعف‌های اساسی از جمله مسئله مالی را داشت. مشکلات دیگر عدم وجود حزب کارگران سوسیالیست، نبود یک دید سوسیالیستی در جامعه و نبود یک برنامه مشخص بود. حتی خود ملاها هم برنامه نداشتند و دیدی که وقتی آمدند، بازرگان، جبهه ملی و نهضت آزادی برایشان تشکیلات درست کردند. شما اگر به

دوره اول انقلاب نگاه کنید تمام نمایندگان مجلس، نمایندگان سرمایه داری بودند. ملایی در این بین نبود. ولی بعدا بازرگان را کنار زدند و خودشان همه قدرت را گرفتند.

فتاحی: در این فضا هست که طالقانی، “پدر طالقانی” می‌شود و جایگاهی پیدا می‌کند؟
خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: فضایی که همه مرزی با اسلامی‌ها ندارند و پشت خمینی هستند؟

خسروشاهی: دقیقا. من خودم در زندان با طالقانی رابطه‌ای داشتم. طالقانی شخصی بود که در زندان مورد احترام همه زندانیان از چپ و راست بود. خیلی رادیکال بود و با مجاهد و فدایی هیچ مشکلی نداشت. گروه‌ها رابطه خوبی با طالقانی داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. مجاهدین طالقانی را رهبر خودشان می‌دانستند. مشکل این چیزها بود. مثلا فدایی‌ها در گنبد و کردستان می‌جنگیدند و مجاهدین-امام امام می‌گفتند. وقتی مجاهدین به آن طرف چرخید، بخشی از فدایی‌ها طرفدار خمینی شدند. خب تمام این‌ها در ذهنیت کارگران تاثیر می‌گذاشت.

فتاحی: اجازه دهید این ناروشنی جریانات مختلف مقابل اسلامی‌ها را اینجا رها کنیم و به مسئله سندیکاها و کمیته اعتصاب پردازیم. از چه وقتی به بعد کمیته اعتصاب به مسئله تشکیل شوراهای در صنعت نفت تمایل پیدا کرد؟

خسروشاهی: ببینید کمیته اعتصاب شکل گرفت و یک دوره‌ای افرادی مخفی و تحت تعقیب بودند و حکم تیر داشتند و در خانه‌ها مخفی می‌شدند.

فتاحی: افراد کمیته اعتصاب شناسایی شده بودند؟

خسروشاهی: بله. مشخص بود چون در راس حرکت بودند. بعد حکومت نظامی هم بود. وقتی که فضا کمی باز شد و مخصوصا آبادان به اعتصاب پیوست کمیته اعتصاب علنی شد و سندیکای کارگران صنعت نفت ایران تشکیل شد.

فتاحی: این در چه مقطعی بود؟

خسروشاهی: یکی دو ماه قبل از انقلاب. حدود دی ماه. سندیکای کارگران نفت اعلام شد که پتروشیمی و گاز هم شامل اش می‌شد و همه با هم بودند. نشریه‌ای هم به همین نام داشتند. اخبار پراکنده و ضد و نقیض بود. این نشریه کمک کرد اعتصاب سازماندهی شود و کارگران اخبار واقعی را بخوانند تا شایعات بی مورد در بین کارگران تفرقه ایجاد نکند. این نشریه کار خوبی بود که تا سال شصت هم ادامه پیدا کرد که بعد توقیفش کردند.

فتاحی: اسمش چه بود؟

خسروشاهی: نشریه کارکنان صنایع نفت. به اسم همین سندیکای مشترک کارکنان صنایع نفت بود.

فتاحی: این سندیکایی که ایجاد شد تا چه حد به تجمعات کارگری و به فرض اعتصابات متکی بود؟

خسروشاهی: اینطوری نبود. اسمش سندیکا بود اما به طور واقعی کمیته‌های کارخانه بود. مثلا پالایشگاه، گاز، پخش، آبادان، شیراز، اصفهان و تبریز هر یک کمیته خود را داشتند.

فتاحی: این کمیته‌ها علنی یا مخفی بودند؟

خسروشاهی: این کمیته‌ها پس از حذف حکومت نظامی علنی و انتخابی کارگران بودند. جلسه برگزار می‌کردند و اطلاعیه و نشریه منتشر می‌کردند.

فتاحی: در کارخانه کارگران کمیته خود را انتخاب می‌کردند؟

خسروشاهی: انتخابات به معنی برگزاری مجمع عمومی و انتخابات به معنی رسمی آن نبود. در هر کارخانه‌ای عده‌ای از کارگران جلو دار بودند و مورد تایید کارگران بودند. مثلا در پالایشگاه تهران ده نفر از کارگران بودند که از ابتدا جلو دار بودند، تقسیم کار می‌کردند، فعالیت کرده بودند و مورد تایید کارگران بودند. در خوزستان همین طور در بقیه جاها هم به همین نحو. در آبادان قضیه یک مقدار فرق می‌کرد. چون یک عده می‌رفتند و ماشاات می‌کردند کار به انتخابات واقعی کشیده شد و عوض شدند. در مجمع این کمیته‌های کارخانه بود که به اسم سندیکا در سطح سراسری کارگران را رهبری می‌کرد.

پس از انقلاب و برگشت کارگران به سر کار مسئله شوراهای کارگران مطرح شد.

فتاحی: یعنی شوراها بعد از قیام مطرح شدند؟

خسروشاهی: می‌شود بگوییم قبل از انقلاب. چون زمینه برگشت به سر کار ...

فتاحی: این شوراها چقدر متکی به مجامع عمومی منظم بودند؟ جمعی اسم خودشون رو شورا گذاشتند یا اینکه واقعا شورایی تشکیل شد؟

خسروشاهی: از پایین شکل گرفت. کارگران ابزار دقیق، تراش کاری و جوشکاری مجمع عمومی می‌گذاشتند و چند نفر را انتخاب و معرفی می‌کردند. کارمندان دفاتر و آتش نشانی و بقیه هم همینطور. با جمع این نمایندگان شورای کارگران پالایشگاه تهران شکل گرفت. در پالایشگاه سه تا شورا بود. یک شورای تعمیرات بود، یک شورای نوبت کاری بود و سومی هم شورای متحده که شامل آتش نشانی و کارمندان دفتری بود. جاهای دیگر هم همینطوری انتخاب کردند و یک شورای سراسری در سطح نفت با اتحاد پالایشگاه‌ها، گاز، پتروشیمی و پخش شکل گرفت و سازماندهی شد که تا سال شصت هم به کار خود ادامه داد.

فتاحی: اگر اجازه دهید برگردیم به همان مقطعی که کارگران کمیته‌های کارخانه و در سطح سراسری سندیکای کارکنان نفت را تشکیل داده اند. در آن مقطع چقدر کارگر نفت

متوجه شده بود که باید به سراغ بخش‌های دیگر طبقه کارگر برود و اتحاد سراسری تشکیل دهد؟

خسروشاهی: اصلاً چنین فرصتی نبود. ممکن بود که در خیابان با هم تظاهرات کنند. ببینید مثلاً در انقلاب کمیته مخفی سراغ کارکنان تلویزیون یا اداره برق رفت. مثلاً برق را قطع می‌کردند. چنین ارتباطاتی با کارکنان جاهی دیگر بود ولی اینکه برود و با بقیه کارگران یک تشکل سراسری تشکیل بدهد این طور نبود و این یکی از ضعف‌های اساسی همین بود. حالا در رابطه با تشکل به این می‌رسیم.

فتاحی: شما بهتر می‌دانید که در جنبش کارگری گرایش‌های مختلفی است. گرایش‌های سندیکالیست هستند که به دستاوردهای مقطعی دلخوش می‌کنند و تغییرات اساسی و پایه‌ای در دستورشان نیست. فکر نمی‌کنید این سنت تاثیر گذار بود؟

خسروشاهی: دوران انقلاب خیلی کوتاه بود. شما نگاه کنید. بین سال ۵۸ تا جنگ فقط یک سال فرصت بود. آن قدر مشکلات نفت زیاد بود که تا سندیکا آمد به خودش بیاید جنگ شد و سندیکا تعطیل شد.

فتاحی: مشکل فقط سندیکای نفت نبود. شما اگر در کفش ملی بودید یا ذوب آهن عین همین سوال را می‌پرسیدم که شما چرا از ذوب آهن با نفتی‌ها تماس نگرفتید؟

خسروشاهی: نه من این حرف را نمی‌زدم. ستاد اصلی مبارزه خوزستان بود. در پالایشگاه اگر کار می‌خواهید این یک ضربه‌ای بود اما اگر کار در خوزستان می‌خواهید، صادرات نفت قطع می‌شد. وقتی جنگ شد ما اتحاد مبارزاتی را از دست دادیم. یعنی خوزستان، آبادان و اهواز بمباران شد. این را باید در نظر داشته باشیم.

بخش هفتم

شکست قطعی انقلاب و سرکوب شوراهای کارگری

فتاحی: اجازه بدهید به دوره پس از انقلاب و مسئله روابط شورها و دولت جدید بپردازیم. در آن دوره شورها چقدر به مسائلی مانند بسته شدن دانشگاه‌ها، کردستان و ترکمن صحرا توجه کردند؟

خسروشاهی: ببینید در رابطه با شوراهای نفت به طور مشخص، شورها در رابطه با حمله دولت به کردستان خیلی فعال عمل کردند و در تمام آبادان چادرهای کمک به خلق کرد را تشکیل دادند. شورای سراسری تصمیم گرفت که تمام سهمیه لباس زمستانی را مستقیماً از انبار به کردستان بفرستد و این کار را هم انجام داد. به علاوه با پول جمع آوری شده در شورها چند تا چرخ بافندگی خریدند و به کردستان فرستادند. نسبت به مسئله خلق‌ها کاملاً حساس بودند و حمایت می‌کردند.

فتاحی: درباره بستن دانشگاه‌ها چطور؟

خسروشاهی: درباره بستن دانشگاه‌ها، تنها جلسه‌ای که نمایندگان کارگران صنعت نفت با هوشنگ انصاری و کمیسیون اصل نود داشتند و توسط تلویزیون برای پخش ضبط می‌شد، مصادف با ۱۳ آبان و حمله به دانشگاه و سرکوب دانشجویان شد. در این جلسه علاوه بر خواسته‌های اقتصادی که مطرح بود، نمایندگان شورهای کارگران اعلام کردند که ما حمله

به دانشگاه را محکوم می‌کنیم و عوامل این اقدام باید به مردم معرفی و محاکمه شوند. به همین دلیل جلسه به هم خورد و توسط تلویزیون ضبط نشد. ما قبل از انقلاب که نیاز مالی داشتیم اولین بار به دانشگاه مراجعه کردیم و در دانشگاه بود که دو و نیم میلیون تومان جمع آوری شد که البته خیلی کم بود. وسع مالی دانشگاه هم همین بود.

در هر صورت یک همچنین چشم اندازی بود. منتها اینکه کارگران بتوانند یک پیوند مشترک حرکتی با جنبش‌های اجتماعی زنان، معلمان و دانشجویان برقرار کنند نبود. معلمان در آبادان خواست‌هایی داشتند و وقتی کارگران نفت اعتصاب کردند یکی از خواسته‌هایشان تحقق خواست‌های معلمان بود. منتهی یک جنبشی نبود که پیوند مشترکی بین تمام این بخش‌ها ایجاد کند و همه را با هم به پیش ببرد. جنبش‌های زنان، دانشجویان، دهقانان و کارگران یک پیوندی نداشتند که با هم به جلو بروند. هر کدام جدا از هم بودند اگر چه حمایت‌هایی هم می‌کردند. دید نسبت به جنبش زنان خیلی ضعیف بود به نسبت بقیه جنبش‌ها. همان طور که گفتید درباره مسئله زنان، جنبش کارگری در این مسئله کاری نکرده است.

فتاحی: اگر اجازه دهید برگردیم به مسئله رابطه شوراها و دولت جدید بعد از انقلاب. شوراها تا چه سالی با قدرت به کار خود ادامه دادند.

خسروشاهی: پس از انقلاب شوراها مشغول به بررسی مشکلات و مسائل داخلی نفت و گاز و پتروشیمی شدند.

فتاحی: می‌شود تصویری بدهید که شوراها چه می‌کردند؟

خسروشاهی: عده‌ای از مدیران بودن که کارشکنی می‌کردند. این‌ها عوض شدند و شورای هر بخشی مدیر خودش را انتخاب کرد. مثلاً شورای مالی مدیر خودش را انتخاب کرد یا شورای تعمیرات، مدیر بخش تعمیرات را انتخاب کرد. تعداد زیادی از زندانیان سیاسی بودند که با نامه شورا به سرکار برگشتند و حقوق آن مدت زندان را دریافت کردند. شرکت حفاری‌های نفت که زیر نظر کنسرسیوم نفت بود کارکنان قرارداد موقت شرکت‌های خارجی داشت که با نامه شورا به طور رسمی استخدام شدند.

محاکمه ساواکی‌ها و افراد ضد کارگر، افزایش مزد، استخدام جدید، وضعیت کارگران موقت و دانم و حتی صادرات نفت همه زیر نظر شوراها بود. دولت بازرگان که سرکار آمد، شوراها فشار آوردند که ما خودمان باید وزیر نفت را انتخاب کنیم که آقای تندگویان را با معرفی شورا انتخاب کردند. تندگویان همان ماه اول جنگ در جاده اسیر عراقی‌ها شد و بعدها در عراق کشته شد.

فتاحی: تندگویان از فعالین کارگری شرکت نفت بود؟

خسروشاهی: کارمند سطح پایین نفت بود که در دوره شاه زندانی شده بود. در آن دوره انسان رادیکال و مبارزی بود که مذهبی بود و در رابطه با کتاب شمس آبادی درباره حسین (امام حسین) دستگیر شده بود. البته مذهبی بودنش نمود بیرونی نداشت. یعنی مدبری مثل نذیر که به نفت فرستاده شد توسط شورا نفی شد. بعد یک مسئله اساسی این بود که در آن موقع ارتباط شورای نفت با بقیه کارگران در سطح جامعه و فعالین بقیه بخش های طبقه کارگر که به تشکل یا شورای سراسری بینجامد، عملاً وجود نداشت.

در آن موقع فروهر (که بعدها در قتل های زنجیره ای به همراه همسرش کشته شد) وزیر نفت شده بود و فروهر طرفدار سرمایه دار و سندیکالیزم (نه سندیکا به طور واقعی) بود. آن موقع شعار سازمان های سیاسی و شوراهای کارگران این بود که "قانون کار باید توسط خود کارگران نوشته شود". فروهر هم از این مسئله سوءاستفاده کرده بود و از نمایندگان کارگران دعوت می کرد که به وزارت کار بیایند و قانون کار را بنویسند. من خودم شخصاً سه بار رفتم. بعداً که سلطه بیشتر شد و گفتند که انجمن های اسلامی هم باید افراد را برای تدوین قانون کار معرفی کنند، دیگر من نرفتم و بقیه رفقا را برای این کار می فرستادم.

می خواستم این را بگویم که ما در شوراها در رابطه با تشکل های کارگری فراقانونی فعالیت می کردیم. چون سندیکا یک محدودم خاصی را پیش می برد. ما فراقانونی حرکت می کردیم.

فتاحی: یعنی آن ها سندیکاها را شکل داده بودند؟

خسروشاهی: نه. شکل نداده بودند.

فتاحی: سندیکا را طرد کرده بودند؟

خسروشاهی: بله طرد کرده بودند.

فتاحی: شما تا چه زمانی در پروسه جمع فعالین مشغول به تدوین قانون کار شرکت داشتید؟

خسروشاهی: به هم خورد. چون پس از چند جلسه که من رفتم از انجمن اسلامی خواستند که نماینده معرفی کند و آن موقع انجمن اسلامی در شرکت نفت شکل نگرفته بود و شورا بود. این را تایید می کنم که فروهر می خواست این را به طبقه کارگر بفهماند که دولت، دولت سرمایه است و قانون کار باید نوشته شود تا حدود حقوق سرمایه و کارگر را تعیین کند. ما آن موقع شورا داشتیم و تمام این چیزها را نفی کرده بودیم. ما با یک اطلاعیه حقوق تمام کارگران زندانی را پرداخت کرده بودیم و با یک اطلاعیه صدها کارگر را استخدام رسمی کرده بودیم در حالی که استخدام حتی یک کارگر نیازمندی طی مراحل مختلف قانونی در شرایط سرمایه داری است. فروهر داشت به طبقه کارگر تلقین می کرد که دولت، دولت سرمایه است و شما هم کارگر هستید بیاید حداقل دستمزد و قانون کار را تعیین کنیم.

فتاحی: سندیکا را هم در مقابل شورا قرار داده بود؟ در حالی که شما شورا داشتید.

خسروشاهی: سندیکا را هم در مقابل شورا علم کرده بود. چون در آن زمان شورا گامی به جلو بود و خودش را در چهارچوب قانون دولتی تعریف نمی کرد و قانون را قبول نداشت. اساسنامه اش را خودش را تعریف کرده بود. بنابراین سندیکا گامی به پس بود. حالا عده ای می گویند که ما همان موقع از سندیکا دفاع کردیم. خب آن موقع شما راست بودید که از سندیکا دفاع می کردید. سندیکای انقلابی هم داشتیم. مثل سندیکای پروژه آبادان، سندیکای چاپخانه ها.

فتاحی: پایه این سندیکاها متکی بر مجمع عمومی بود؟

خسروشاهی: بله. همه چیز بود. حزب توده تبلیغ سندیکا می کرد و الان می گوید ما آن موقع می گفتیم. آن موقع این حرف ارتجاعی بود. آن روز بازگشت به عقب بود. ما در شوراها هزار گام جلوتر بودیم و مدیر را خودمان انتخاب می کردیم.

فتاحی: بعد ادامه شوراها به کجا رسید؟

خسروشاهی: سال شصت با شروع جنگ شوراها تضعیف شد. پایگاه اصلی رزمنده کارگران در خوزستان تخریب شد و همه آواره شهرهای دیگر شدند. تعداد کارکنان در هر قسمت فنی خیلی بیش تر از حد لازم شد. مثلاً اگر ۲۰ نفر در چارت سازمانی در تراشکاری نیاز بود، ۵۰۰ تراش کار در پالایشگاه مشغول کار بود. رژیم از این قضیه سوء استفاده کرد. قانون دادگاه های بدوی و تجدیدنظر درون کارخانجات و صنایع طی لایحه ای توسط دولت تصویب شد که به این بهانه توسط افراد انجمن اسلامی کارگران مبارز را شناسایی، اخراج، بازنشسته، دستگیر و گاهی حتی اعدام کردند.

از این زمان تصفیه ها شروع شد. در اوایل سال ۶۰، بنی صدر برای بازدید از صنعت نفت آمد و گفت "شورا پورا مالیده" و ما از یک تابلوی گردش به راست ممنوع در خیابان عکس گرفتیم و در صفحه اول نشریه مان به نام پیشتاز نوشتیم: « بنی صدر، گردش به راست ممنوع » بعد در زیرش هم نوشتیم که «شورای بی قدرت مثل تفنگ بی فشنگ است». مخالفت با شورا در هیات وزیران و دولت بازرگان هم وجود داشت. بازرگان گفته بود که ما باد می خواستیم طوفان شد. به هر حال طوفان بود.

فتاحی: آن ها می خواستند به آرامی قدرت را تحویل بگیرند.

خسروشاهی: دقیقاً. که ارتش بماند و خبری نشود. بعد قدرت کارگران را هم در انقلاب دیده بودند که اگر واقعا به میدان بیایند کسی جلودارشان نیست. بنابراین از همان ابتدا برای سرکوب جنبش کارگری برنامه ریزی کردند. به قول مسئول خانه کارگر حسن صادقی با دستور بهشتی، خامنه ای و رفسنجانی (حزب جمهوری اسلامی) به خانه کارگر حمله کردند و فعالین کارگران را از آن جا بیرون کردند و سرکوب کردند. عده ای هم کشته شدند. مصاحبه

صادقی در روزنامه کار و کارگر موجود است. آقای غرضی وزیر نفت و توکلی وزیر کار با بخش نامه‌ای همه شوراهای کارگری را غیرقانونی اعلام کردند و در اواخر سال شصت حمله کردند و همه فعالین شوراهای را از تبریز، اصفهان و نقاط دیگر دستگیر کردند و به اوین بردند.

فتاحی: آمار تقریبی از تعداد کسانی از فعالین شوراهای که دستگیر شدند ندارید؟

خسروشاهی: حدود ۱۴۰ نفر را دستگیر و به اوین بردند و نگه داشتند. آخرین افراد بعد از هفت سال آزاد شدند. از یک ماه تا هفت سال در زندان نگه داشتند.

فتاحی: شما در چه دوره‌ای به زندان رفتید؟ آیا جزو سری اول دستگیرشدگان بودید؟

خسروشاهی: همان روز اول من را جمعه دستگیر کردند و در اوین نگه داشتند. در آن مقطع شوراهای یک حرکت القا شده به طبقه کارگر بود. ما تصمیم نگرفتیم که شورا درست کنیم، موقعیت جامعه این را به ما تحمیل کرد که تشکیلی درست کنیم و آن را شورا بنامیم. حالا اینکه چرا اسمش را شورا گذاشتیم باید سرش بحث کرد. ولی همان موقع سازمان‌هایی بودند که تبلیغ سندیکا می‌کردند. دولت بازرگان هم به طور مشخص تبلیغ سندیکا می‌کرد و می‌خواست به طبقه کارگر بقبولاند که از اعمال قدرت در محیط کار دست بردارد و قانون کار را تصویب کند و زیر چتر سرمایه داری برود.

فتاحی: آیا به این دلیل از سندیکا سخن می‌گفتند که بدنه جنبش کارگری از موقعیت تصمیم‌گیری و دخالت‌گری عقب رود و کسانی به عنوان مسئول سندیکا با دولت مذاکره کنند و دولت بتواند در پروسه‌ای خواست خود را به آن‌ها بقبولاند و این با وجود شوراهای برای دولت سخت بود؟

خسروشاهی: دقیقاً. جامعه سرمایه داری. وقتی که مسئله سندیکا را قبول کنی، اساسنامه‌اش باید به تصویب برسد و باید در چهارچوب اساسنامه حرکت کرد. به علاوه رژیم، دولت و وزارت کار را باید قبول داشته باشی. شورا همچنین چیزی نبود و نه رژیم و نه دولت را قبول نداشت. اساسنامه خودش را داشت و حرکت خودش را پیش می‌برد. بازرگان آن موقع مدیریت را عوض می‌کرد که در شرکت نفت و گاز زورش نرسید.

بعد سرکوب سال شصت شروع شد و چون هنوز جو انقلابی در شرکت نفت وجود داشت، وقتی مجبور شدند که مدیران انقلابی منصوب شوراهای را عوض کنند، ناچار شدند دوباره از کارگران عضو انجمن اسلامی به عنوان مدیران نفت انتخاب کنند. نتوانستند دوباره از طاغوتی‌ها استفاده کنند.

فتاحی: وقتی شما را دستگیر کردند، عکس‌العمل جنبش کارگری به دستگیری شما چگونه بود؟

خسروشاهی: به طور کلی این امر همزمان با سی خرداد و سرکوب عمومی جامعه شده بود که ترور، انفجار و وحشت در جامعه فراگیر بود. از این جو استفاده کردند و در ماه دهم سال شصت انحلال شورای نفت را اعلام کردند. خرداد شصت را در نظر بگیرید و وضعی که بر جامعه حاکم بود. بر خیلی از کارخانه‌ها مسلط شده بودند اما هنوز بر نفت، گاز و پتروشیمی مسلط نبودند که این امر در ماه دهم سال شصت صورت گرفت. در این زمان شوراها را منحل و فعالین آن را دستگیر و راهی زندان نمودند. ما ستاد اصلی مان را از دست داده بودیم و خوزستان را نداشتیم. همه در هتل‌ها بدون غذا آواره بودیم.

فتاحی: علت تاکید شما بر نفت جنوب چیست؟ چون خودتان اصالتاً جنوبی بودید؟

خسروشاهی: نه قدرت واقعی ما در جنوب بود. صادرات، واردات و تمام اسکله‌ها آنجا متمرکز بود. پالایشگاه آبادان روزی ۶۵۰ هزار بشکه تولید می‌کرد. چهار پالایشگاه تبریز، تهران، شیراز و اصفهان ۴۰۰ هزار بشکه جمعا تولید می‌کردند. تمام قدرت بسیج، سازماندهی و تجربیات کارگری هم در خوزستان بود.

فتاحی: جنگ خیلی لطمه زد؟

خسروشاهی: این جنگ که به قول خمینی نعمت الهی بود بیشترین لطمه را زد و مصیبت واقعی برای مردم ایران و طبقه کارگر بود. جنگ تاثیر بسیار منفی داشت. واقعیت این است که کل خوزستان بر روی نفت ایستاده بود و وقتی جنگ کارگران را آواره کرد ما هم فهمیدیم که قدرت واقعی خود را از دست داده‌ایم. ما به ضعف کشیده شدیم و از این ضعف استفاده کردند. مثلاً در تعمیرات پالایشگاه تهران که ۳۰۰ کارگر می‌خواست، ۸۰۰ کارگر نشسته بودند، چون از جاهای دیگر آمده بودند. با استفاده از همین شرایط شروع به تصفیه کردن، اخراج و بازنشستگی کارگران کردند.

بخش هشتم

تدوین قانون کار توسط حکومت نوپا

فتاحی: اجازه دهید به مسئله قانون کار جدید برگردیم که شما هم در تدوین آن چند جلسه‌ای شرکت داشتید. می‌شود توضیح دهید وقتی به شما اجازه حضور در جلسات تدوین قانون کار را ندادند، چه کسانی متصدی کار شدند و قانون کار را نوشتند؟

خسروشاهی: وقتی رژیم سرکار آمد با توجه به تسلط و قدرت واقعی شوراهای کارگری روی محیط‌های کار، رژیم به این نتیجه رسید که طی چند مرحله شوراها را به عقب نشینی وادار کند. در مرحله اول، اگر به یاد داشته باشید در روز ۲۳ بهمن خمینی از کارگران خواست تا به سرکار خود برگردند، به اعتصاب پایان دهند و اسلحه‌ها را هم تحویل دهند. کارگران به سرکار برگشتند. منتها کارگران در صنایع بزرگ کماکان شورا داشتند و اعمال قدرت می‌کردند.

بنابراین رژیم تصمیم گرفت که در مرحله بعدی محیط‌های کار را تصفیه کنند و از این وضعیت خارج کنند. برای این هدف انجمن‌های اسلامی را تاسیس کردند و از برخی کارگران مذهبی برای تصفیه بقیه استفاده کردند. بدین ترتیب توانستند کارگران مبارز را از محیط‌های کار تصفیه کنند. علاوه بر این زمینه نظری چنین تحرکاتی نیز باید ایجاد می‌شد. می‌بایست به کارگران می‌فهماندند که جامعه، جامعه سرمایه داری است و شورا متعلق به این جامعه نیست، ابزار دیگری نیاز است.

اکثر سازمان‌های سیاسی در آن موقع طرفدار شورا بودند و برخی هم نه. آن‌ها که طرفدار شورا بودند خیلی دیرتر به طرف پذیرش قطعی حاکمیت در محیط کار رفتند. اما سازمان‌هایی مانند حزب توده و فدایی اکثریت از همان ابتدا رژیم سرمایه را پذیرفتند و در مسائل کارگری هم مبلغ پیشبرد سندیکا بودند. چند سندیکای انقلابی هم بود که فراتر از این‌ها مثل یک شورا عمل می‌کردند. پروژه پذیرش نظری سرمایه داری از طرف کارگران و تن دادن به مدیران دولتی و دولت از کانال وزارت کار پیش می‌رفت. آن موقع آقای فروهر خیلی کارگران مبارز را تشویق به سندیکا می‌کرد و در خانه کارگر سخنرانی می‌کرد. به شورا حمله نمی‌کرد ولی در عین حال مبلغ رسمی سندیکا بود و می‌گفت این است که سندیکا به درد شما می‌خورد.

فتاحی: شما فکر می‌کنید سندیکا مناسب برای سیستم سرمایه داری است و کارگری که در سندیکا مشغول است نمی‌تواند سیستم را زیر پا بگذارد؟

خسروشاهی: نه ما در مرحله انقلاب سندیکای انقلابی هم داشتیم.

فتاحی: منظورم آن‌ها نیست. منظورم سندیکاهایی است که فروهر مبلغ‌اش بود.

خسروشاهی: دقیقاً. اون نگاهش به سرمایه داری و تسلط‌اش بر جامعه بود و می‌خواست که طبقه کارگر را در محدوده قانونی خفه کند که پایش را از آن فراتر نگذارد و به طبقه کارگر بفهماند که قدرت حاکمیت و کارخانه متعلق به سرمایه است نه طبقه کارگر. در جامعه سرمایه داری دموکراسی در کنار درب کارخانه می‌ایستد. در همین کشورهای پیشرفته صنعتی، تظاهرات و اعتراض در سطح جامعه است اما در کارخانه باید مطیع باشی. می‌توانی اعتصاب کنی اما دموکراسی وارد کارخانه نمی‌شود. حاکمیت کارگر در کارخانه صفر است. سرمایه و سود بورژوازی از دست طبقه کارگر محفوظ است و اساساً به کارگر اجازه حاکمیت را نمی‌دهند.

فتاحی: لابد شما می‌خواستید این را به بحث قانون کار مرتبط کنید.

خسروشاهی: می‌خواستم بگویم که داشتند زمینه نظری قانون کار را هم در جامعه ایجاد می‌کردند و به کارگر می‌فهماندند که تو باید در جامعه سرمایه داری کار کنی و جامعه سرمایه داری هم قوانین خاص خودش را دارد که این است. فروهر هم تبلیغ می‌کرد که حالا بیایید قانون کار را تدوین کنیم. یک عده‌ای هم می‌رفتند و من هم خودم سه جلسه رفتم که ماده به ماده قوانین را می‌خواندند و درباره آن بحث می‌کردند. می‌خواستند تصویب کنند. اما پس از مسائل دیگر و سرکوب‌ها قضیه متفی شد و بعد هم اعلام شد که انجمن اسلامی باید افراد را با نامه معرفی کند، چون هنوز خانه کارگر در اختیار فعالین کارگری بود.

بعد یک عده کارگران کارخانه‌های دیگر از طریق انجمن اسلامی به این جلسات رفتند. چون در شرکت نفت انجمن اسلامی نبود و شورا بود، عده‌ای هم از شرکت نفت با کارت شورا شرکت می‌کردند. این قضیه تدوین قانون کار معلق شد. با اتمام دوره دولت موقت، برکناری فروهر و آمدن توکلی به عنوان وزیر کار، توکلی مطرح کرد که ما در جامعه خود سرمایه‌دار و کارگر نداریم. ما کارپذیر و کارآفرین داریم. سرمایه‌داران را کارآفرین و کارگران را کارپذیر نامید. حتی می‌خواست اسم کارگر را هم از جامعه حذف کند. توکلی گفت که اساسا ما نیازی به قانون کار نداریم و بر اساس قانون اجاره اسلامی عمل می‌کنیم. توکلی گفت که بر اساس باب اجاره، کارگر و کارفرما به شکل فردی صحبت کنند و بر سر مزد شرایط توافق کنند. بنابراین دیگر به قانون کار نیازی نمی‌باشد.

فتاحی: انجمن اسلامی هم حمایت کرد؟

خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: اولین تقابل کارگران در بعد اجتماعی با این پیشنهاد قانون اجاره جمهوری اسلامی چه بود؟

خسروشاهی: در جامعه علی‌رغم سرکوب‌ها هنوز جو انقلابی وجود داشت. کارگران نسبت به حرکات و جانفشانی‌هایی که کرده بودند، انتظارات وسیعی داشتند. کارگران هنوز در کارخانه عقب‌نشینی نکرده بودند و مدیران دولتی را قبول نمی‌کردند. بنابراین در مقابل این حرکت طغیانی شکل گرفت و تومارهای وسیعی در صنایع مختلف علیه توکلی امضا شد. به همین دلیل مجلس قانون کار توکلی را پس فرستاد. قانون کار دیگری هم نوشته شد که آن هم پس فرستاده شد و این روند کماکان ادامه پیدا کرد تا جایی که ...

فتاحی: چند بار این رفت و برگشت‌های قانون کار اتفاق افتاد؟

خسروشاهی: هفت یا هشت بار. این کشمکش‌ها دوازده سال طول کشید. آخرین بار که قانون کار در مجلس تصویب شد، چندین بار توسط شورای نگهبان قانون اساسی رد شد و قانون کار برای اصلاح به مجلس فرستاده شد. این روند رفت و برگشت ادامه یافت تا اینکه خمینی شورای تشخیص مصلحت نظام را مطرح کرد و گفت شورایی باید تشکیل شود تا اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی را حل کند. بخش زیادی از قانون کار توسط مجمع تشخیص نظام حذف شد و نهایتا قانون کار ارتجاعی فعلی تصویب شد. تازه همین قانون فعلی کار هم از روز اول تاکنون اجرا نشده است.

فتاحی: یعنی موارد مثبتی داخل قانون کار است؟

خسروشاهی: اساسا بنیاد قانون کار فعلی اشتباه و ارتجاعی است چون حق کارگر را برای تشکل به رسمیت نشناخته است. فقط گفته است که شورای اسلامی یا انجمن اسلامی یا

انجمن‌های صنفی می‌توانید تشکیل دهید. در این قانون تمام اختیارات به شورای اسلامی کار واگذار شده است. مثلاً در قانون کار آمده است که اخراج کارگر با توافق شورای اسلامی کار ممکن است و چنانچه می‌دانیم همیشه شورای اسلامی بازوی راست دولت سرمایه بوده و هنوز هم هست. بنابراین می‌بینیم که کارگران را فله‌ای اخراج می‌کنند و خبری هم نمی‌شود.

فتاحی: قانون کار حدود سال ۶۹ تصویب می‌شود یعنی در دوره‌ای که انقلاب سرکوب، جنگ تمام و فضای جامعه عوض شده است. مسئله دیگری که شما اشاره کردید مسئله تشکیل شوراهای اسلامی، انجمن‌های اسلامی و خانه کارگر است. می‌خواهم پرسیم که پروسه شکل‌گیری شوراهای اسلامی و خانه کارگر چگونه بود؟ آیا اول انجمن‌های اسلامی شکل گرفتند؟

خسروشاهی: خمینی گفت که همه کارگر هستند و خدا هم کارگر است و همه روزها هم روز کارگر است. تو کلی هم که گفت اساساً قانون کار را قبول نداریم. منتهی تحت فشار مبارزه کارگران، اولاً دولت مجبور به قبول این واقعیت شد که در جامعه دو طبقه کارگر و سرمایه دار وجود دارد و باید یک قانونی بین این دو تصویب شد. مسئله دیگر این بود که جمهوری اسلامی ناچار شد که روز اول ماه می را به عنوان روز جهانی کارگر به رسمیت بشناسد. این دو جنبه مثبت از این قانون کار فعلی بود. به این مسئله برگردیم.

با توجه به وضعیت انقلابی و این که رژیم جدید موقعیت کارگر را در انقلاب مشاهده کرد، از روز اول برای تضعیف موقعیت کارگر برنامه ریزی کرد. در جنبه تشکلی یابی به قول حسن صادقی از طریق حزب جمهوری اسلامی و به دستور رفسنجانی، خامنه‌ای و بهشتی اینها خانه کارگر را از دست فعالین کارگری گرفتند و افراد انجمن اسلامی را داخل کارخانجات و صنایع سازماندهی کردند. قانون ضد کارگری درون صنایع و کارخانجات را برای تصفیه کارگران فعال تصویب کردند و از طریق اعضای انجمن اسلامی کارگران مبارز را شناسایی و دستگیر و زندانی کردند. در جو سرکوب و حفقانی که برای نیروهای سیاسی وجود داشت، بیشتر کارخانه‌ها را تعطیل کردند. طی یک نماز جمعه هم به خانه کارگر حمله کردند و آن را از دست فعالین کارگری خارج ساختند.

در این ببحوجه خلا قدرت در کارخانجات و صنایع مختلف و تفوق جو پلیسی و وحشت، از طریق انجمن اسلامی، شوراهای اسلامی را در کارخانه‌های متوسط سازماندهی کردند، چون طبق قانون، شورای اسلامی کار در کارخانه‌های بالای ۳۵ نفر می‌تواند شکل بگیرد. از ابتدا داستان شوراهای اسلامی این بود و الان هم که حقوق بگیر دولت شده‌اند.

از طریق انجمن اسلامی، شورای اسلامی را سازمان دادند که به ابزار سرکوب طبقه کارگر طی سی سال تا به امروز تبدیل شد. جلوگیری از هرگونه حرکت کارگری، جلوگیری از

تشکیل یابی کارگران و شناسایی کارگران مبارز از وظایف شورای اسلامی کار است. آخرین نمونه واضح‌اش حمله به کارگران سندیکای شرکت واحد، بریدن زبان اسانلو و ایجاد پرونده برایش بود.

فتاحی: پروسه تشکیل خانه کارگر فعلی چقدر طول کشید و آیا توسط شورای اسلامی به یک نهاد دولتی تبدیل شد؟

خسروشاهی: خانه کارگر در دست فعالین کارگری بود و بعد که به آن حمله شد همان اعضای انجمن اسلامی مانند محبوب، توکلی و بقیه جایگزین شدند و مسئولین خانه کارگر شدند و مخصوصا در دوره رفسنجانی در شهرستان‌ها هم سازماندهی ایجاد کردند. الان هم رفسنجانی پشت سر انجمن اسلامی و شورای اسلامی کار است. به طور مشخص بودجه هنگفتی در اختیارشان گذاشتند و سازماندهی کردند. از همان ابتدا با خلا مبارزین در واحدهای کار، این تشکلهای را سازماندهی کردند، پیش بردند و تا به همین امروز هم سرکوب کردند.

منتهی همان طور که می‌دانید، در سال‌های اخیر با توجه به اختلافات درونی شان و آگاه شدن کارگران از ماهیت اساسی شوراهای اسلامی، این‌ها دیگر هیچ چیزی به جز عده‌ای حقوق بگیر نیستند که در واحدهای مختلف خود را شورای اسلامی کار نامیده‌اند.

فتاحی: در دوره‌هایی قابل توجه، فعالین کارگری می‌گفتند حالا که شوراهای واقعی نیست، بگذار ببایم و از طریق شوراهای اسلامی کار به خود و همکارانمان خدمت کنیم. این دوره چقدر طول کشید و شما شاهدش بودید؟

خسروشاهی: طبق قانون شورای اسلامی کار، غیر مسلمان حق کاندید شدن ندارد و این شامل ارمنی‌ها، یهودی‌ها و سایر اقلیت‌های مذهبی هم می‌شود که نمی‌توانند عضو شورای اسلامی کار باشند. باید حتما مسلمان باشی. بعد هم طبق یکی از همین مواد باید التزام عملی به ولایت فقیه را ثابت کرده باشی. حتی اگر کسی بخواهد با طینت پاک وارد شورای اسلامی کار بشود تا به کارگر خدمت کند در آن جا حل می‌شود.

این تفکر اشتباهی است که از طریق شورای اسلامی کار به کارگران خدمت کرد. ممکن است حتی الان هم عده‌ای اینطور فکر کنند و بخواهند شوراهای اسلامی را احیا کنند، در حالی که این یک خیانت به طبقه کارگر است. کسی که با این نگاه و از کانال یک تشکل پوسیده و گندیده که توسط کارگران نفی شده است می‌خواهد به کارگران خدمت کند، بهتر است تا در بین کارگران مشوق آنان برای تشکل مستقل خودشان باشد. چرا باید تشکل سرکوبگری را که سال‌های سال کارگران را سرکوب و کشته است و از هرگونه حرکت

کارگری جلوگیری کرده است، دوباره زنده کرد؟ این تفکر اشتباه بوده است و الان هم نادرست می‌باشد.

فتاحی: به عنوان آخرین سوال، وقتی که کارگران در پروسه‌ای متوجه نقش شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی می‌شوند، در کل این دوره چه راه‌های جدیدی را برای تشکیل یابی و پیشبرد مبارزه برمی‌گزینند؟

خسروشاهی: بعد از جنگ، کارگران در مراکز تولیدی مختلف قطعاً ایجاد ارتباط کردند و محافل خاص خودشان را به وجود آوردند. نمونه روشن و واضحش، اعتصابات وسیع کارگری در صنایع مختلف از بعد از جنگ تا به حالا بود که روز به روز هم افزایش پیدا کرده است. شاید اعتصابات همین دو سال چند برابر کل اعتصابات بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ است. این حجم عظیم از اعتصابات کارگری در ایران اتفاق افتاده است. به عنوان مثال اعتصابات تمام کارخانجات نساجی سراسر ایران در اصفهان، گیلان و غیره.

بنابراین کارگران با ایجاد محافل مخفی توانستند برای خواسته‌های کوتاه مدت کارگری سازماندهی به وجود آوردند. این پروسه جایی رسید که کارگران مجبور شدند برای شکستن سد سانسور و رساندن صدای خود به مردم به از درون کارخانه‌ها به خیابان بیایند. بعد از این وقتی کارگران دیدند محافل مخفی جواب نمی‌دهد، اعلام تشکل‌های علنی در سطح جامعه با چهره‌های علنی می‌کنند.

فتاحی: مرسی جناب خسروشاهی. اجازه بدهید این بحث را ببندیم.

خسروشاهی: خواهش می‌کنم. من هم متشکرم.